



جمهوری اسلامی ایران  
وزارت آموزش و پرورش  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

# دستور

سال دوم

دوره راهنمایی تحصیلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
هران استاد و فلکوح رئیس  
از پو کتابخانه ایرانی  
نشریت: ۱۳۹۲ خورشیدی کارکرده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# دستور زبان فارسی ۲

دوره های تخصصی

مرحله دوم تعلیمات عمومی

پدیدآورندگان:

حسن انوری

حسن احمدی گیوی

نقاشی از: علی اصغر مصوصی      حسین آذرگین

حقوق مادی این اثر متعلق به وزارت  
آموزش و پرورش است.

چاپ از: شرکت افست، سهامی عام.

## فهرست

۷	جمله پرسشی
۱۰	جمله مستقل، جمله ناقص، جمله مرکب
۱۴	زمانهای فعل (بادآوری)
۱۷	لازم، متعذر، مفعول (بادآوری)
۲۱	مفعول
۲۴	فعل معلوم و مجهول
۲۸	فعل ربطی
۳۰	بن، شناسه
۳۴	مطابقه نهاد و فعل
۳۷	قید (بادآوری)
۴۰	قید (بقیه)
۴۴	اسم (بادآوری)، پیشوند، پسوند
۴۹	متراծ، مشابه، متضاد
۵۴	جامد، مشتق
۵۸	مصدر، اسم مصدر
۶۱	صفت فاعلی
۶۶	صفت مفعولی
۶۹	صفت نسبی
۷۳	حرف (بادآوری)، حرف ربط
۷۶	حرف اضافه، حرف نشانه
۸۰	صوت
۸۴	فهرست اصطلاحات دستوری
۸۸	مالخ

## جمله (یادآوری)



این مطالب را در سالهای پیش خوانده‌ایم:  
ما همیشه مقصود خود را با جمله بیان می‌کیم.  
جمله معمولاً باید فعلی داشته باشد.  
گاهی فعل در جمله حذف می‌شود.  
ممکن است جمله تنها از یک کلمه ساخته شده  
باشد؛ در این صورت آن کلمه، اغلب فعل خواهد بود.  
اگر جمله با حرفی به جمله بعدی ربط داده  
نشود، در پایان آن، علامتی می‌گذاریم.  
ممکن است جمله‌ای به جمله بعدی ربط داده  
شود؛ در این صورت غالباً کلمه‌ای هست که ربط را برقرار می‌کند؛ این کلمه  
ممکن است **و**، **که**، **نا**، **اما**، **ولی** و یا کلمه دیگری باشد.

نوشته زیر را به دقت بخوانید، هر جمله‌ای از آن را در سطری بتویسید و  
علامتهای آخر جمله‌ها و کلمه‌هایی را که جمله‌ها را به هم ربط داده است مشخص کنید:  
میرزا تقی خان امیر کبیر یکی از مردان بزرگ تاریخ ایران است. میرزا تقی  
خان، در سالهای کودکی در آشپزخانه قائم مقام فراهانی کار می‌کرد. او موظف  
بود که هر روز به هنگام ناهار، غذای فرزندان قائم مقام را از آشپزخانه به مکتبخانه  
بربرد و پس از ناهار ظرفهای خالی را برگرداند. تقی در دقابقی که در پشت در  
اتاق درس منظر می‌ماند، آنچه را آموزگار می‌گفت، به خاطر می‌سپرد و پیش خود  
تکرار می‌کرد. روزی قائم مقام برای امتحان فرزندانش به مکتبخانه رفت و مطلبی  
از آنان پرسید که در پاسخ درمانند. تقی از بیرون اتاق اجازه خواست تا پاسخ

گوید؛ آنگاه که این اجازه به وی داده شد و به درستی به همه پرسشها پاسخ گفت، قائم مقام پرسید: نقی، تو کجا درس خوانده‌ای؟ نقی ماجرا را بیان کرد که چگونه به هنگام آوردن غذا و انتظار در پشت در، آنچه را می‌شنیده به خاطر می‌سپرده است. قائم مقام او را انعمی داد؛ اماً نقی آن را نپذیرفت و خواست تا به او اجازه دهد در مکتبخانه بنشیند و به درس آموزگار گوش فرا دهد. از آن پس نقی، شاگرد آشپزخانه، از هر فرصتی برای آموختن و برای پرورش نیروی ذهنی خود بهره جست تا کارش به آنجا کشید که امروز تاریخ‌نگاران نام او را در ردیف مردان بزرگ تاریخ ایران جای می‌دهند.

نوشته بالا چند جمله است؟ در پایان جمله نخستین چه علامتی گذاشته شده است؟ آیا در پایان جمله سوم علامتی هست؟ چرا در پایان جمله سوم علامتی گذاشته نشده است؟ جمله سوم و چهارم را چه کلمه‌ای به هم ربط داده است؟ جمله چهارم و پنجم را چه کلمه‌ای به هم ربط داده است؟ کدام جمله تنها از یک کلمه ساخته شده است؟ آیا در نوشتة بالا جمله‌ای هست که فعل نداشته باشد؟

● در سالهای پیش، ازانواع جمله، جمله خبری، جمله پرسشی، جمله امری، جمله تعجبی را شناختیم. در نوشتة زیر جمله‌های خبری، پرسشی و امری را معین نمایید:

در زندگی چه هدف و آرزویی دارید؟ چه مقصّدی را دنبال می‌کنید؟  
می‌خواهید چه کاره بشوید؟ چگونه می‌توان رستگار شد؟ به چه طریق می‌توان به بهروزی و نیکیختی رسید؟

من بر خوبیشن اُنکا کردم؛ عزم و اراده‌ام را نیرومند ساختم؛ از سستی و کاهلی دوری گزیدم و موفق شدم. تو نیز تنبی و سستی را از خود دور ساز؛ در باره امیال و آرزوهایت خوب بیندیش؛ تصمیم بگیر و کوشش و تلاش را دست آویز قرار

۵۵؛ در این صورت بی گمان موفق خواهی شد.

در مطلبی که خواندید چند جمله وجود دارد؟ کدام جمله‌ها خبری است؟  
کدام جمله‌ها پرسشی است؟ کدام جمله‌ها امری است؟  
جملهٔ خبری چه جمله‌ای است؟ جملهٔ پرسشی چه جمله‌ای است؟ جملهٔ امری  
چه جمله‌ای است؟

● در نوشه‌های زیر، جمله‌های تعجبی را معین کنید:

در نومیدی بسی امید است.

به به چه باع زیبایی!

وه چه آدم نابای!

خدا حافظ.

گاو و خران باز بردار به ز آدمیان مردم آزار

چقدر دیر آمدی!

چه عجب!

کدام جمله‌ها جملهٔ تعجبی است؟ در پایان جمله‌های تعجبی چه علامتی  
گذاشته شده است؟ می‌دانیم که در برخی از جمله‌های تعجبی فعل حذف می‌شود. در  
میان جمله‌های تعجبی بالا کدام جمله‌ها فعل ندارند؟ کدام جمله‌های تعجبی فعل  
دارند؟

## تعریف

۱- نوشهٔ زیر را بدقت بخوانید، هر جمله‌ای از آن را در سطری بنویسید؛ در جلو هر جملهٔ پرانتزی باز  
کنید و در داخل آن نوع جمله را بنویسید:  
بنجیمن ساره‌ای که شاهزاده کرچک بدان مسافت کرد، زمین بود. شاهزاده همیشگه به زمین رسید، به  
رویاهی برخورد.

رویاه گفت: سلام.

شاهراده برجست و کسی را نبیند؛ ولی گفت: سلام.

صدا گفت: من اینجا هستم؛ زیر درخت سیم.

شاهراده پرسید: تو که هستی؟

- من رویاه!

شاهراده به او گفت: بیا با من بازی کن. رویاه گفت: من نمی توانم با تو بازی کنم. من که اهلی نشده‌ام.

شاهراده آهی کشید و گفت: مرا بیخش؛ لیکن پس از کنی نائل به گفته خود افزود: اهلی کردن یعنی چه؟

رویاه گفت: تو اهل اینجانیستی؛ پس چه من گردی؟

شاهراده گفت: من پس آدمها می گردم.

- آدمها نفخگ دارند و شکار می کنند. این کارشاد آزار است. مرغ هم پرورش می دهد و تنها حُسن ایشان همین است. تو پیش مرغ می گردی؟ (از کتاب شازده کوچولو).

۲ - با هر یک از این کلمه‌ها، یک جمله تعجبی بسازید: به به، چه، عالی، جالب، زیبا.

۳ - هر جمله‌ای از نوشتۀ زیر را در یک سطر بنویسید ( فعل جمله‌ها را با مداد رنگی بنویسید):  
ماه نزدیکترین کره آسمانی به زمین است. نور می تواند فاصلۀ میان ماه و زمین را فقط در یک ثانیه طی کند. اگر دانشمندان بتوانند موشکی بسازند که فاصله‌ای را که نور در یک ثانیه طی می کند، موشک در یک روز طی کند، کار بزرگی کرده‌اند. آنوقت سفر به ماه یک روز بیشتر طول نمی کشد.

یکی دیگر از آرزوهای ما آدمهای روی زمین این است که روزی به یکی از سیاره‌ها قدم بگذاریم. می دانید که سیاره‌ها کره‌هایی هستند که دور ستاره‌ها می چرخند. خورشید یکی از ستاره‌های است. زمین هم یک سیاره است. زمین میان مریخ و زهره قرار دارد. بنابر این در میان سیاره‌ها، مریخ و زهره از همه به زمین نزدیکترند.

## جمله پرسشی

در این جمله‌ها دقّت کنید:



چرا دانشمندان و سایل علمی به کار می‌برند  
در زندگی چه هدف و آرزویی دارید  
چگونه می‌توان موفق شد  
آیا مستقی و تنبی را کنار گذاشته اید  
اندیشه و گردان دانشمندان چگونه است  
بعضی از وسائل مهم علمی کدامند  
ماهیها در کجا زندگی می‌کنند  
هنگام فرودین که رساندز ما درود ...

جمله‌های بالا خبری است یا پرسشی؟ به چه دلیلی جمله‌های بالا، خبری نیست؟ در پایان جمله‌های بالا چه علامتی باید بگذاریم؟

حال در این جمله‌ها دقّت کنید:

سعدی از مردم شیر از بود.

سعدی از مردم شیر از بود؟

آیا سعدی از مردم شیر از بود؟

کدامیک از این جمله‌ها خبری و کدامیک پرسشی است؟ چرا؟ در جمله سوم علاوه بر نشانه پرسش چه کلمه‌ای بر پرسشی بودن آن دلالت می‌کند؟

جمله پرسشی بر دو گونه است:

- ۱ - کلمه یا کلماتی که پرسش را می‌رساند، در جمله به کار می‌رود و پرسشی بودن

بیاموزیم

جمله را نشان می‌دهد. در این صورت اگر جمله نشانه پرسش هم نداشته باشد، می‌توان پرسشی بودن آن را تشخیص داد. برخی از کلمه‌های پرسشی عبارتند از **که**، **چه**، **چرا**، **کجا**، **کدام**،

### چگونه، کی

۲- جمله پرسشی مانند جمله خبری است که با گذاشتن نشانه پرسش (در نوشتن) و تغییر آهنگ (در گفتن) به صورت جمله پرسشی در می‌آید.

گاهی برای آنکه جمله خبری را به جمله پرسشی تبدیل کنیم؛ علاوه بر آنکه در نوشن نشانه پرسش می‌گذاریم و در گفتن آهنگ آن را تغییر می‌دهیم؛ کلمه «**آیا**» نیز به جمله می‌افزاییم:

**آیا** مردم شما را خوب و مهربان می‌دانند؟ **آیا** می‌توانید مجلس سردی را زود گرم کنید؟

**آیا** کلمات تسلی بخش را آسان به زبان و قلم می‌آورید؟

جمله پرسشی همیشه برای سؤال نیست. بلکه گاهی برای ناآکید یا اعتراض و یا تشویق است. یعنی گوینده و شنونده از پیش، پاسخ پرسش را می‌دانند و مقصود گوینده از ادای جمله پرسشی آن است که معنی را آشکارتر و با تأکیدی بیشتر در ذهن شنونده جایگیر سازد. در این جمله‌ها دقّت کنید:

مگر به تو نگفتم؟ یعنی البته که گفتم.

مگر چشم نداشتی؟ یعنی چشم که داشتی (چرا خوب نگاه نکردی؟)

مگر آدمی نبودی؟! یعنی یقین است که آدمی بودی.

مگر من این حرفهارا قبول نمی کنم؟! یعنی البته که قبول نمی کنم.

هیچ از عاقبت کار نمی ترسی؟! یعنی البته باید بترسی و چرانمی ترسی؟!

هیچ به اثرات مثبت انقلاب اسلامی ایران اندیشیده‌ای؟ یعنی البته

اندیشیده‌ای یا باید بیندیشی.

دو کلمه پرسش «که» و «چه» هنگامی که همراه با فعل «است» می آیند

به صورت «کیست» و «چیست» نوشته می شوند:

چه دانند مردم که در جامه کیست؟ تویینده داند که در نامه چیست

## تمرین

۱- با هر یک از این کلمه‌های پرسشی، یک جمله پرسشی بازید:

که، چه، کیم، کجا، چرا، هیچ، چطور، چگونه، چند، چقدر، مگر، آیا.

۲- در باره هر یک از موضوعات زیر دو جمله پرسشی بازید:

کتاب و کتابخانه، باع به هنگام پاییز، محیط مدرسه.

۳- فعل جمله‌های زیر را مثبت کنید و آنها را به صورت پرسشی دربازبرید:

هیچ عالی خود را گرفتار عادات نایسنده نمی کند.

هیچ عرضمندی، خورشید را تاریک نمی خواند.

۴- در پرسش و پاسخهای زیر، کلمه پرسش درست به کار نرفته است. با توجه به پاسخ هر یک، آنها را درست کنید:

الف- که گفت در خانه کسی نیست؟ برای اینکه کسی را در خانه ندیده بود.

ب- این کار **ب** سودی به حال تو دارد؟ البته.

ج- **کم** از سفر برمی گردد؟ بله.

د- **مگر** خواهی رفت؟ زیرا کار دارم.

ه- **آبا** برمی گردد؟ بیاده.

۵- از میان پرسش‌های زیر، پرسش‌های تأکیدی را جدا کنید و مفهوم آنها را توضیح دهید:

ابن سينا در کجا زاده شد؟ مؤلف کتاب «حاوی» کیست؟

هیچ عالی این کار را می کند؟ هیچ مانند بشکر مرقد را؟

حالا موقع این کار هاست؟ نن زنده دل گر بمیرد چه باک؟

مگر رسم دوستی را نمی دانی؟

## جمله مستقل، جمله ناقص، جمله مركب



سيمرغ پرنده‌اي افسانه‌اي است.

بس که ديروز کار کردم،

هزار سال است

على به دستان رفت.

دوست آن دانم

نوح يکي از پیغمبران بزرگ بود.

بس از آنکه تحصيلات خود را به پایان رسانيدم،

● همه اين جمله‌ها، جمله خبری است اما معنی بعضی از آنها کامل نیست و شنونده انتظار دارد که در دنبال آن جمله‌ای دیگر آورده شود ولی بعضی دیگر دارای معنی کامل است.

دوباره جمله‌های بالا را بخوانيد و بگويند کدام جمله‌ها دارای معنی کامل است و کدام جمله‌ها دارای معنی کامل نیست؟

● معنی جمله‌های ناقص و ناتمام را می‌توان با آوردن جمله‌ای دیگر، مثلاً به ترتیب زیر کامل کرد:

بس که ديروز کار کردم، **خته شدم**.

هزار سال است که مردم با علاقه فراوان داستانهای شاهنامه را می‌خوانند.

دوست آن دانم که گيرددست دوست در پريشان حالي و ذرماندگي.

بس از آنکه تحصيلات خود را به پایان رسانيدم، **کارگاهي** داير خواهم کرد.

● چنانکه می‌بینید؛ معنی هر جمله ناقص با افزودن جمله‌ای دیگر بر آن کامل می‌شود؛ دو جمله که معنی هم‌دیگر را کامل می‌کنند بر روی هم جمله مرکب نامیله می‌شوند.

● جمله‌های «سیر ع پرنده‌ای افسانه‌ای است.»، «علی به دستان رفت.» و «نوح یکی از پیغمبران بزرگ بود.» چون دارای معنی کامل هستند و شنونده را در انتظار نگه نمی‌دارند، نیازی به جمله دیگر ندارند.

جمله‌ای که دارای معنی تمام و کامل باشد، **جمله مستقل** نامیده می‌شود. جمله‌ای که دارای معنی تمام و کامل نباشد و شنونده را در انتظار بدارد و جمله دیگری معنی آن را کامل کند **جمله ناقص** نامیده می‌شود. دو یا چند جمله که معنی هم‌دیگر را کامل کنند بر روی هم **جمله مرکب** نام دارد.

### بیاموزیم

اگر در دو جمله‌ای که معنی هم‌دیگر را کامل می‌کنند، دقت کنیم؛ در می‌باید که فقط یکی از آنها مقصود اصلی گوینده را در بر دارد. در جمله‌های مرکبی که نقل شد مقصود اصلی گوینده در چه قسمی است؟ در جمله مرکب نخستین مقصود اصلی گوینده این است: «**خته شدم**.» و در جمله مرکب دوم مقصود اصلی گوینده این است: «**مردم با علاقه فراوان داستانهای شاهنامه را می خوانند**.» در جمله مرکب سوم مقصود اصلی گوینده کدام است و در جمله چهارم کدام؟

چنانکه می‌بینیم فقط یکی از جمله‌های جمله مرکب پایه گفتار است و مقصود اصلی گوینده را در بر دارد و جمله دیگر پیرو آن آمده است.

## بیاموزیم

در هر جمله مرکب یکی از جمله‌ها پایه گفتار است و غرض اصلی گوینده را دربر دارد.  
این جمله اصلی را **جمله پایه** می‌نامند. یک یا چند جمله دیگر که برای کاملتر کردن معنی جمله پایه می‌آید **جمله پیرو** خوانده می‌شود.

## تمرین

۱- تعیین کنید که کدامیک از جمله‌های زیر مرکبند:  
مشت نمونه خروار است. - اگر به یقین نمی‌دانستم نمی‌گفتم. - مشو شادمان گز بدی گردی‌های. - من غروب خورشید را بسیار دوست دارم. - هر چه از دوست می‌رسد نیکوست. - هر که سنتی و نسبی پیشه کند به مقصود نرسد. - روزی ز سر منگ علایب به هوا خاست. - آن را که حساب پاک است از محابه چه باک است.

۲- جمله‌های زالقش زیر را کامل کنید:  
وقتی از مدرسه به خانه برگشتم،  
هر که بکوشد،  
هر جا گل است،

۳- در جمله‌های مرکب زیر، جمله‌های پایه و پیرو را از هم جدا کنید و در جدولی بنویسید:  
هرچند حال ندارم، دعوت تو را می‌پذیرم.  
به کتابخانه رفتم که گلستان را بگیرم.  
تا توانی دلی بست آور.

چون تو را نوع است کشیان ز طوفان غم مخواه  
وقتی که تو آمدی من به کتابخانه رفته بودم.  
هر که سخن دیگران به تو آرد، سخن تو به دیگران برد.

مثال:

جمله پیرو	جمله پایه
هر چند حال ندارم،	دعوت تو را می‌پذیرم.

# ج د و ل ک ل م ا ت ق ا ط ع

الفی

- ۱- جمله‌ای که دارای معنی تمام و کامل نیست و شرطنه را در انتظار می‌دارد. - نام شهری بین تهران و اصفهان. ۲- اگر «بی» به او بدهید همه چیز را از او گرفته‌اید! ۳- جمله‌ای که برای کاملتر کردن معنی جمله پایه می‌آید. - ستاره‌شناس. ۴- اصرار و پافشاری. ۵- آب در سرمای شبدی چنین است. - تردید. ۶- غرض و مقصود. - پاخته. ۷- به کشت می‌دهند نا بارور شود. ۸- ارجمند و پرارزش. ۹- جمله‌ای که دارای معنی تمام و کامل باشد.

بیووندی

- ۱- جمله‌ای که در جمله مرکب غرض اصلی گوینده را دربر دارد. - راست نیست. ۲- رنگی است. - پروردگار. ۳- «ه» اضافه کنید به معنی «طريق» است. - از آن عبور می‌کنند تا بدان سوی رودخانه روند. ۴- درختی است. - از شیر می‌گیرند. ۵- پایداری. ۶- نیای بزرگ سامانیان. - برای خواندن آن به مدرسه می‌آید. ۷- رطوبت. - نام نوعی هواییما. ۸- با «هاج» همراه می‌آید. - کسی که آن را داشته باشد «شیف» است. ۹- برای نوشتن به کار می‌رود. - در گیاهان دانه‌دار به میوه تبدیل می‌شود.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰

## زمانهای فعل (یادآوری)

در سالهای پیش، از انواع فعل، مضارع اخباری، مضارع التزامی، ماضی ساده، ماضی نقلی، ماضی استمراری، ماضی عین، ماضی التزامی، مستقبل، امر و نهی را خوانده‌ایم. در جمله‌های زیر از این فعلها به کار رفته است؛ نوع و مورد استعمال هر یک را بگویید:



- (۱) من موزه ایران باستان را بازها **دیده‌ام**.
- (۲) زمین به دور خورشید **می‌گردد**.
- (۳) گالیله در شهر پیزا **ازندگی می‌کرد**.
- (۴) علی به سفرت **رفت**.
- (۵) شاید محسن به سفرت **برود**.
- (۶) احتمال دارد محمد به سفرت **رفته باشد**.
- (۷) پیشرفت‌های آینده دانش و صنعت از ارزش کارهای گالیله **نمی‌خواهد کرد**.
- (۸) گالیله آنجه را **کشف کرده بود**، با دانشمندان در میان **می‌نهاد**.
- (۹) **بگیر** ای جوان دست درویش پیر.
- (۱۰) پروین **کتاب می‌خواند**.
- (۱۱) حسن فردا به خانه خود **بر می‌گردد**.
- (۱۲) هنوز احمد به مدرسه **نیامده است**.
- (۱۳) فاطمه **خوابیده است** ولی تسریں **نشسته است**.
- (۱۴) در تعطیلات تابستان هر روز به کتابخانه **می‌رفت**.
- (۱۵) کار امروز را **به فردا مگذار**.

اکنون آنجه را که درباره قلعه‌ای بالا در سال پیش خوانده‌اید، در اینجا

یادآوری می‌کنیم، پاسخهای خود را با آنچه یادآوری می‌کنیم مطابقت دهد و درستی آنها را بررسی نمایید:

● مضارع اخباری هم بر زمان حال (شماره ۱۵) و هم بر زمان آینده (شماره ۱۱) دلالت می‌کند. همچنین کارهایی را که پیوسته اتفاق می‌افتد (شماره ۲۴) با مضارع اخباری بیان می‌کنیم. مضارع اخباری اغلب با «**می**» همراه است.

● مضارع التزامی بر زمان آینده دلالت می‌کند و از کاری خبر می‌دهد که وقوع آن حتمی نیست. مضارع التزامی اغلب به دنبال کلمه یا جمله‌ای دیگر می‌آید (شماره ۵). اگر «**می**» را از مضارع اخباری برداریم و به جای آن «**ب**» بگذاریم، مضارع التزامی درست می‌شود. مضارع التزامی گاهی بلوں «**ب**» هم صرف می‌شود. مانند چه؟

● ماضی ساده نشان می‌دهد که فعل در زمان گذشته انجام گرفته و پایان پذیرفته است. ساختمن این فعل ساده‌ترین نوع ماضی است. (شماره ۴)

● ماضی نقلی اغلب نشان می‌دهد که فعل در زمان گذشته انجام گرفته و اثر یا نتیجه آن نازمان حال باقی است (شماره ۱). ماضی نقلی منفی اغلب نشان می‌دهد که فعل در زمان گذشته انجام نگرفته ولی انتظار وقوعش هست (شماره ۱۲)، ماضی نقلی «خوابیدن»، «ایستادن» و «نشستن» و برخی فعلهای دیگر اغلب نشان می‌دهد که فعل در زمان گذشته واقع شده و تازمان حال ادامه دارد. (شماره ۱۳)

● ماضی استمراری نشان می‌دهد که فعل در زمان گذشته چند بار تکرار شده (شماره ۸ و ۱۴) یا مدتی ادامه داشته است (شماره ۳). ماضی استمراری با افزودن «**می**» به ماضی ساده درست می‌شود.

● اگر در زمان گذشته دو یا چند فعل انجام گرفته باشد، معمولاً آن را که قبل انجام گرفته است با ماضی بعید بیان می‌کنند. (شماره ۸)

● فعلی را که به واقع شدن آن در زمان گذشته بقین نداریم، با ماضی التزامی

بیان می کنیم. (شماره ۶) ماضی التزامی هم همیشه دنبال جمله یا کلمه ای دیگر مانند «کاش»، «اگر»، «شاید»، «احتمال می رود» و «گمان می کنم» می آید.

● مستقبل بر زمان آینده دلالت می کند. (شماره ۷)

● با فعل امر از کسی می خواهیم که کاری را انجام دهد (شماره ۹)، فعل امر بیشتر با «ب» همراه است.

● با فعل نهی از کسی می خواهیم که کاری را انجام ندهد. (شماره ۱۵)  
ساختمان فعل نهی، مانند امر است الا اینکه به جای «ب» با «ذ» یا «م» به کار می رود؛ نرو = مرد

## تمرین

۱ - در نوشته زیر، کلمه های داخل پرانتز را به فعل مضارع مناسب تبدیل کنید:  
دانشمندان گیاهان را به دو گروه بزرگ دانه دار و بی دانه طبقه بندی (کردن). بیشتر گیاهانی که (ساختن) دانه دار هستند. بسیاری از گیاهان دانه دار گل (دادن). گل به میوه تبدیل (شدن) و دانه درون میوه تنکیل (گردیدن).

۲ - در نوشته های زیر کلمه های داخل پرانتز را به فعل ماضی مناسب تبدیل کنید:  
الف - پرویز که اندکی زیان خارجی (دانستن)، در باره شهرشان برای جهانگردی توضیحاتی (دادن)؛  
صد سال پیش در شهر ما زلزله ای (آمدن) و همه ساختمانها را در عرض پنج دقیقه غواص (کردن). جهانگرد (پرسیدن) : پس چرا این برج ساعت سالم (مانند؟) پرویز جواب داد: برای اینکه وقتی زلزله (آمدن)؛ ساعت این برج پنج دقیقه غلب (بردن).

ب - بکنی از دوستان پدر محسن به خانه آنها (آمدن). محسن در غبار پدرش به مهمان عربه (شدن).  
بالاخره مهمان از او (پرسیدن) : چرا اینطور به من نگاه می کنی؟ محسن پاسخ (دادن) : پدرم می گفت: شما مرد خود ساخته ای هستید.

- درست است پسر جان؛ پدرت درست (گفتن)

- خوب، چرا خودن را این جوری (ساختن)، (خواستن) بهتر سازید.

## لازم، متعدی، مفعول (یادآوری)

فریبدون ضحاک را در بند کشید.

کاوه نزد فریبدون رفت.

احمد کتاب را برداشت.

فرزانه آمد.

حید رفت.

فریادی برخاست.

کاوه چرم را بر سر نیزه کرد.

در این جمله‌ها فعل کدام است؟ در

این جمله‌ها فاعل کدام است؟ آیا در خر

ندام از این جمله‌ها معنی فعل، کامل است؟

از جمله‌های بالا کلمه‌هایی را که زیر آنها خط کشیده شده است برداشته ایم؛  
بینید باز هم معنی فعلها، کامل است؟

فریبدون ... در بند کشید.

احمد ... برداشت.

کاوه ... بر سر نیزه کرد.

● می‌دانیم که گاهی معنی جمله تنها با فاعل کامل نمی‌شود و به کلمه دیگری  
نیاز دارد؛ در این صورت می‌گوییم فعل از فاعل آغاز می‌شود و به کسی یا چیزی  
می‌رسد؛ این کس یا چیز را **مفعول** می‌گوییم:

فریبدون در بند کشید. معنی جمله کامل نیست و می‌پرسیم: چه کسی را؟

احمد برداشت. معنی جمله کامل نیست و می‌پرسیم: چه چیز را؟

فریبدون **ضحاک** را در بند کشید.

احمد **کتاب** را برداشت.

ضحاک و کتاب مفعولند.

در جمله‌های زیر نیز معنی فعلها با مفعول تمام و کامل شده است:

چرا دانشمندان **وسایل علمی** به کار می‌برند؟

آیا **واقعیت‌ها** را تنها با چشم مشاهده می‌کنیم؟

آیا هرگز **دانشمندی** را در حال کار کردن دیده‌اید؟

**مدادی** پیدا کردم.

● فعل جمله‌هایی که معنی آنها بدون مفعول کامل می‌شود با فعل جمله‌هایی

که معنی آنها بدون مفعول کامل نمی‌شود فرق دارد:

فعل جمله‌هایی که معنی آنها بدون مفعول کامل نمی‌شود، متعددی است.

متعددی فعلی است که معنی آن با مفعول تمام می‌شود.

فعلی که معنی آن بدون مفعول تمام شود لازم نامیده می‌شود. فعل لازم مفعول نمی‌گیرد.

اکنون بار دیگر به جمله‌های نخستین نگاه می‌کنیم:

فریدون ضحاک را در بند کشید. در این جمله نهاد فاعل است و فعل جمله متعددی است و به همین جهت معنی جمله با مفعول کامل شده است.

کاوه نزد فریدون رفت. در این جمله نهاد، فاعل است و جمله نیازی به مفعول ندارد؛ زیرا فعل جمله لازم است.

\* \* \*

حال در این جمله‌ها دقیق کنید:

آب به زمین ریخت.

پروین آب را به زمین ریخت.

در این دو جمله چه فعلی به کار رفته است؟ فاعل «ریخت» در جمله اول کدام است؟ فاعل در جمله دوم کدام است؟ «ریخت» در جمله اول لازم است یا متعددی؟ در جمله دوم چطور؟

در جمله «آب به زمین ریخت.»، «ریخت» فعل لازم است. ولی در جمله «پروین آب را به زمین ریخت.»، «ریخت» فعل متعددی است. همچنین فعلهای «گداخت»، «شکست» و «بارید» در جمله‌های زیر در دو معنی لازم و متعددی به کار رفته‌اند:

آهن در کوره گداخت.

آهنگر آهن را در کوره گداخت.

شیشه شکست.

گربه شیشه راشکست.

باران بارید.

او از دیده اشک بارید.

برخی از فعلها هم به معنی لازم و هم به معنی متعددی به کار می‌روند.

بیاموزیم

## تمرین

- از میاد فعلهای زیر، فعلهای لازم و متعددی را از هم جدا کنید و با هر یک جمله‌ای بازیزد: آسودم ، آفرید ، آمدیم ، انداخت ، می‌آورد ، می‌برد ، پذیرفید ، توانستم ، چیدیم ، برخاست ، خواست ، دانستم ، می‌زندند ، می‌سازی ، شعرد ، شنید ، فروخت ، می‌گیریزد ، گشود ، نشت ، نهادی ، بالغتم .

۲- نوشته زیر را به دقت بخوانید، از عیان فعلهایی که رنگی نوشته شده است، فعلهای لازم و متعالی را مشخص کنید:



اموزه در تمام شهرهای بزرگ و کوچک و حتی در دهکده‌ها بیشتر مردم برای اینکه از جایی به جایی **بروند** یا بار و حیوانات خود را **حمل کند** از وسائل نقلیه موتوری مانند اتوبوس و انوبيس و کامیون و موتوبیکلت و وسائل نقلیه غیر موتوری مانند دوچرخه استفاده می‌کنند.

در شهرهای بزرگ بیشتر مردم، صبحگاهان بی وسیله نقلیه نمی‌توانند به محل کار خود **بروند**. هر روز که **سی‌گذرد** بر شماره وسائل نقلیه افزوده می‌شود زیرا از یک طرف جمعیت بیوسته در حال افزایش است و از طرف دیگر، بر اثر پیشرفت صنعت، وسائل نقلیه آسانتر و ارزانتر در مدت‌رس مردم **قرار می‌گیرد**.

حال اگر رانندگان این همه وسائل نقلیه و حتی عابران پیاده **پیغامده** بدون رعایت نظم و تنظیم مجازات و به دلخواه خود به **حرکت در آیند**، دیری **سی‌گذرد** که وضع شهرها به هم می‌خورد، صدعاً تصادف

**روی می‌ذند** و هزاران نفر کشته می‌شوند.

برای احتیاط از این خطرها و جلوگیری از بی‌نظمی به هنگام عبور و مرور، رعایت مقررات و قوانین راهنمایی رانندگی بر همه واجب است و هر کس که از این مقررات سریجی کند مخلّف شمرده می‌شود و باید مجازات شود.

۳- در این جمله‌ها فعلهای متعالی را مشخص کنید و بنویسید:

با این بیل را به پسر داد، احمد تشه است. فردوسی شاعر بزرگی است. مجید به مسافرت رفت. هوا روشن بود. تولstoi داستانهای فراوانی نوشته است. شهرزاد فصله می‌گشت. پرویز نامه نوشت. دانا نوانست. فرشته با درست خود ملاقات کرد. هوا سرد بود.

۴- هر یک از فعلهای زیر یک بار در معنی لازم و یک بار در معنی متعالی به کار رفته است؛ آنها را مشخص کنید و معنی هر کدام را بنویسید:

} از گرما پختم.

} مادر خلا را پخت.

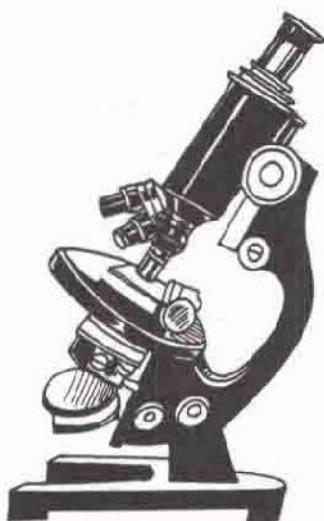
} علی به باران بیوست و به مسافرت رفت.

} منوجه سیمه را به هم پیوست و جریان برق را برقرار ساخت.

} چون از نماز پرداختند یکی از باران بر پای خاست.

} بسیاه از پس او همی تاختند بیابان ز گوران پرداختند.

## مفعول



(۱) یک نفر هلندی به نام یانس با به کار بردن دو ذره‌بین به جای یک ذره‌بین ریزبین را اختراع کرد.

(۲) بعضی از دانشمندان برای دیدن حشرات کوچک ریزبین به کار می‌برند.

(۳) دبروز ریزبینی خریدم.

(۴) ریزبینی را که خریده بودم، به آزمایشگاه هدیه دادم.

● در این جمله‌ها مفعول کدام است؟ در جمله نخست مفعول، همراه چه نشانه‌ای به کار رفته است؟ آیا در جمله دوم همراه مفعول نشانه‌ای هست؟ در جمله سوم چه حرفي همراه مفعول است؟

در جمله چهارم چه نشانه‌ای و چه حرفي همراه مفعول است؟

گاهی مفعول همراه «را» می‌آید. (شماره ۱)  
«را» نشانه مفعول است اگر به معنی «به» و «برای» و «از» و مانند آنها نباشد.

بیاموزیم

گاهی مفعول بی همراهی هیچ نشانه‌ای یا حرفي می‌آید. (شماره ۲)

گاهی مفعول همراه «ی» می‌آید. (شماره ۳)  
گاهی مفعول همراه «ی» و «را» می‌آید.  
(شماره ۴)

## تمرین

- ۱- در نوشته زیر مفعولهایی را که با «را» آمده است، مشخص کنید:  
 انسان سالیان هزار، برای انجام دادن کارها تنها از انرژی ماهیجه‌های خود استفاده می‌کرد. به کمک این انرژی، زمین را شخم می‌زد، آب را از چاه ببرون می‌آورد و بارهای سنگین را جابه‌جا می‌کرد. کم کم فرا گرفت که در انجام دادن کارها، حیوانات را به خلعت خود در آورده و از انرژی آنها استفاده کند.....
- ۲- در بینهای جمله‌های زیر «را» نشانه مفعول نسبت بلکه به معنی «به» یا به معنی «برای» یا به معنی «از» است؟ آنها را مشخص کنید و معنی هر یک را بنویسید:

هده او را شب و روز آب و دانه کند او را ز عرب و ساج خانه.  
 که این میزبانی ترا بر دهد چو افزون کسی گنج و گوهر نده.  
 فسما را در آمد پکی عشق کار که شد پسر سیما مردم هلال.

پکی را گفتند؛ عالم بی عمل به چه ماند؟ گفت به زنبور بی عمل.

- ۳- در بینهای زیر، مفعولهایی را که همراه «ای» آمده است، مشخص کنید:

اگر ز باغ رعیت ملک خورده بیسی بر آورند غلامان او فرست از بیچ.  
 بسی کند و کاوید و کوش نمود کز آن سگ خواره‌ی سر گشود.

- ۴- در بینهای زیر، مفعول بین همراهی هیچ نشانه‌ای با حرفی آمده است؛ آنها را مشخص کنید و بنویسید:  
 چون بک نظر کرد پرخوش در آن دید گفتاز که نالیم که از ماست که برماست.

چو در مردم آرام و قوت نسبد خود آسوده بودن مروت نسبد.  
 کیش بگذرد آب نوشین به حق.  
 خنک آن که آسایش مرد و زن گزینند بر آسایش خوشیست.

- ۵- در جمله و بینهای زیر، مفعول، همراه «را» و «ای» آمده است؛ آنها را مشخص کنید:  
 در خیابان مردی را دیدم که اعانه جمع می‌کرد.

شبید گوسفندی را بزرگی رهابید از دهان و چنگ گرفتی.

درستان گویند سعادی خیمه بر گلزار زن من گل را دوست می‌دارم که در گزاریست.

- ۶- در جمله‌های زیر مفعول را معین کنید و بنویسید:

ابرانیان قلبیم از پدران خود داشتanhایی نقل می‌کردند و به آنها علاقه داشتند. این داشتanhای را فردوسی شاعر بزرگ ایران در شاهنامه به شعر در آورده است.

ج	د	و	ل	ک	ل	م	ا	ت	ق	ا	ط	ع
---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---

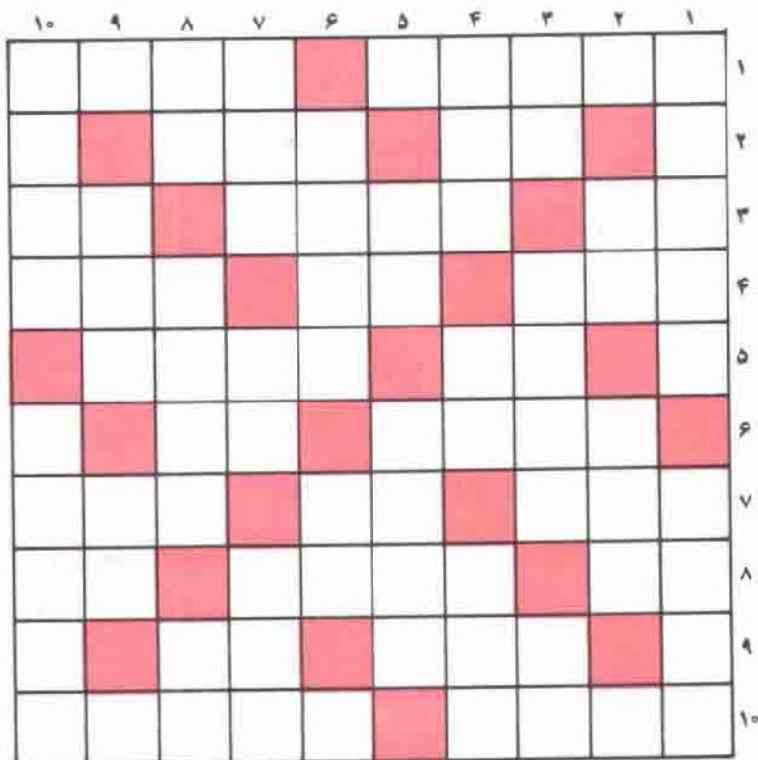
### الف) فعالی

- ۱- فعلی که معنی آن با مفعول تمام می‌شود. - نهادی است که به کننده کار دلالت می‌کند.

۲- ضمیر شخصی، اول شخص مفرد. - روان و روح. ۳- مکرر آن صدای جوانی است. - بغل. - مخفف «که از». ۴- قرض. - ضمیر شخصی، اول شخص جمع. - گناه. ۵- در عربی «رأس» می‌گویند. - باد ملایم و خنک. ۶- ریختن. - ضمیر شخصی، سوم شخص مفرد. ۷- روشنایی. - نخستین عدد فرد. - خورشید. ۸- نشانه جمع است. - تحمله. - سوی و طرف. ۹- ضمیر شخصی، دوم شخص جمع. - مخفف «و اگر». ۱۰- ماضی ساده، دوم شخص مفرد از «دیدن». - ماضی ساده، دوم شخص مفرد از «نشستن».

#### عمودی

۱- فعل از فاعل آغاز می‌شود و به این معنی رسد. - گواره را بدان نسبت می‌دهیم. ۲- نشانه مفعول است. - جایز. ۳- عموم. .... گردش زمین به دور خورشید نزدیک به بیضی است. - ماضی ساده، سوم شخص مفرد از «شدن». ۴- فله‌ای است در فارس. - درخت الگور. - در قدیم به جای «من» بر سر فعل می‌آوردند. ۵- خصه. - آشته، دلداده. ۶- پیر نیست. - چه کسی. ۷- آشکار. - اگر «ل» اصلانه کشید برابر دوازده ماه است. - در این شعر به معنی اجل و مرگ است: وزاهوش در زابلستان بود به چنگ بیل پور دستان بود. ۸- نشانه جمع است. - فلزی است که در حوارت عادی مایع است. - نوعی خاک که در ساختن ظرفهای سفالی به کار می‌رود. ۹- بخشش. - مخفف «او از». ۱۰- فعلی که معنی آن تنها با فاعل تمام می‌شود. - ماضی ساده، دوم شخص مفرد از «خریدن».



## فعل معلوم و مجھول



احمد پاسخ نامه را نوشت.

پاسخ نامه نوشته شد.

فریبدون ضحاک را در بند کشید.

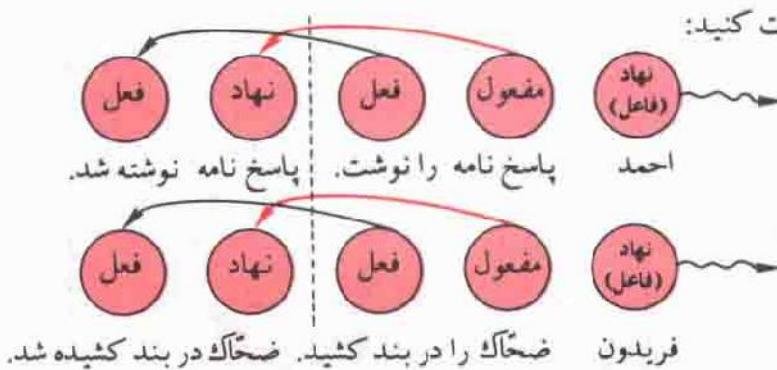
ضحاک در بند کشیده شد.

● در جمله‌های بالا نهاد کدام است؟

در کدام جمله‌ها نهاد فاعل نیست؟ در

جمله‌هایی که نهاد فاعل نیست چه فعلهایی به کار رفته است؟

دقّت کنید:



در این دو جمله نهاد در اصل چه بوده است:

پاسخ نامه نوشته شد.

ضحاک در بند کشیده شد.

گاهی فعل جمله به مفعول نسبت داده

می‌شود. در این صورت آن را **مجھول** می‌نامند.

در مقابل، فعلی را که به فاعل نسبت داده

می‌شود **معلوم** می‌گویند.

در جمله‌ای که فعل آن مجھول باشد

بیاموزیم

«نهاد»، «مفعول» است. در جمله‌ای که فعل

آن معلوم باشد، «نهاد»، «فاعل» است.

فعل مجهول با کمک فعل «شد» درست و صرف می‌شود: نوشته شد

برای نمونه زمانهای مختلف فعل «کشیدن» را در شکل «مجهول» در اینجا

صرف می‌کنیم:

کشیده شویم	کشیده شرم	مضارع التزامی
کشیده شوید	کشیده شری	
کشیده شوند	کشیده شود	

کشیده می‌شویم	کشیده می‌شوم	مضارع الخبراری
کشیده می‌شوید	کشیده می‌شوی	
کشیده می‌شوند	کشیده می‌شود	

کشیده خواهم شد	کشیده خواهیم شد	مستقبل
کشیده خواهید شد	کشیده خواهی شد	
کشیده خواهند شد	کشیده خواهد شد	

کشیده شدیم	کشیده شدم	ماضی ساده
کشیده شدید	کشیده شدی	
کشیده شدند	کشیده شد	

کشیده شده‌ایم	کشیده شده‌ام	ماضی نقلی
کشیده شده‌اید	کشیده شده‌ای	
کشیده شده‌اند	کشیده شده‌است	

کشیده می‌شدیم	کشیده می‌شدم	ماضی استمراری
کشیده می‌شدید	کشیده می‌شدی	
کشیده می‌شدند	کشیده می‌شد	

کشیده شده بودم	کشیده شده بودم	ماضی بعد
کشیده شده بودی	کشیده شده بودی	
کشیده شده بودند	کشیده شده بودند	
کشیده شده باشیم	کشیده شده باشیم	ماضی التزامی
کشیده شده باشید	کشیده شده باشید	
کشیده شده باشند	کشیده شده باشند	

● از فعلهای «لازم» نمی‌توان فعل مجهول درست کرد.

درس صفحه ۱۹ را با این درس مقایسه کنید و بگویید چرا فقط از فعلهای متعددی می‌توان فعل مجهول ساخت.

## تمرین

- از میان فعلهای زیر، فعلهای معلوم و مجهول را جدا کنید و هر دسته را جداگانه بنویسید: زبده بود، نهاده باشد، می‌توانست، رفت، تهاده شد، ریخته شد، زد، بربید، داده شد، گفته خواهد شد، دیده شدید، آوردم، بذوقته شدی، دیده من شود.
- در جمله‌های زیر فعل را مجهول کنید و فاعل را باریزید:  
باشبان بیل را به سرداد، شهرزاد فصه گشت. آشپر غدار پخت. کردکان میوه‌ها را چینند. بُنا خانه‌ای ساخت. علی صدایی شید.
- مضارع التزامی، مضارع اخباری، ماضی ساده، ماضی نقلی، ماضی استمراری، ماضی بعد و ماضی التزامی «زدن» و «بدبرفتن» را در شکل مجهول صرف کنید.

## جدول لکلمات قاطع

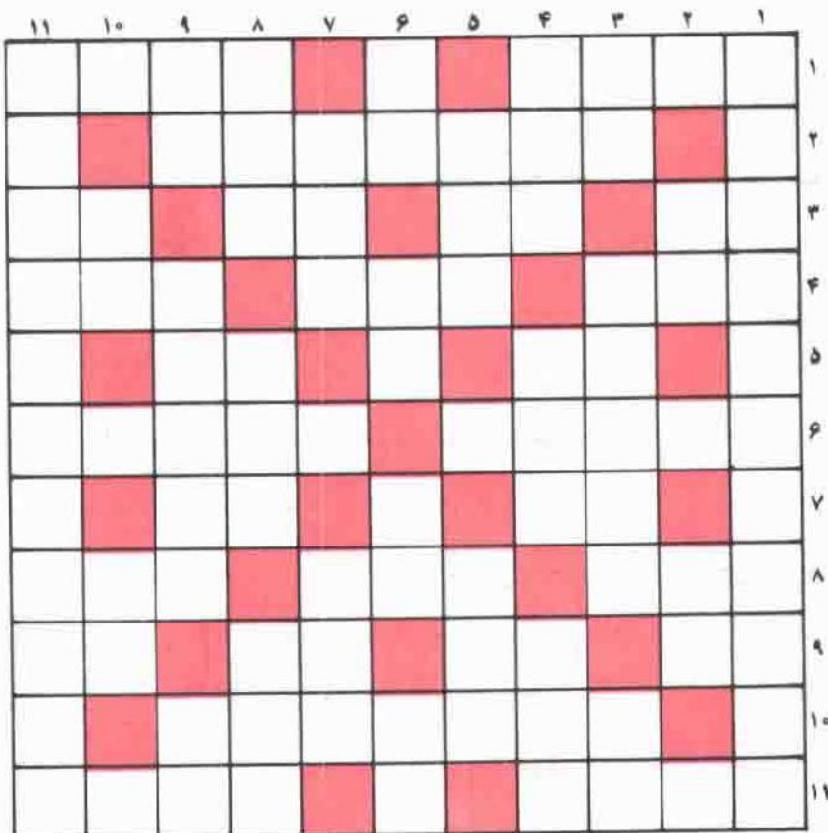
### الف)

- ماضی ساده، سوم شخص مفرد از «شکستن»، - مضارع ساده، سوم شخص مفرد از «نشدن»، ۲. - آن که هر یزم می‌شکند، ۳. - دو حرف آخر از هر فعل اول شخص جمع. - نشانه مفعول. - همسیر شخصی، سوم شخص مفرد. - پدر بزرگ، ۴ - نله. - نام بیست و هفتین حرف الفبا. - به دور زمین می‌گردد. ۵ - اگر «ف» به

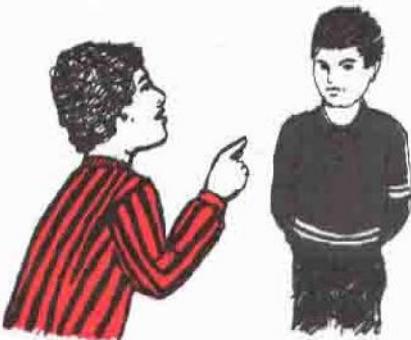
از لش باید « فعل » می شود. – راست نیست. ۶ – ناله کننده. – هوش ندارد. ۷ – مخفف « او اگر ». – جدید. ۸ – « اول ». – « اگر » م به آخرش باید اول شخص مفرد، مسارع ساده از « باریلدن » می شود. – « لب » نیست ولی از « لب » ساخته شده است. ۹ – « خیر » نیست. – او. – جائزی که به وفاداری شهرت دارد. – « مرد » را نمرد « می کند. ۱۰ – خلاصه، باری. ۱۱ – دوا. – نام شهری در مغرب افغانستان.

### عمرودی

۱ – مسارع المباری مجهول، سوم شخص مفرد از « نشینیدن ». ۲ – ضمیر شخصی اول شخص جمع. – نمی شود. ۳ – مجلو ن آن ۹ نیست. – فعلی که به فاعل نسبت داده می شود. – فعل امر، دوم شخص مفرد « بدن » ب « بردن ». ۴ – چهارمین ماه سال. – نام شهری در فارس. – نامی این حرف الفبا. ۵ – پدر رسم. – آتش که با آن زمین را شمار کند و خاک را جا به جا تعبیه. ۶ – رطوبت. – ضمیر اشاره به دور. – هضو راه رفت. – فعل امر دوم شخص مفرد از « جستن » بدن « ب ». ۷ – غذایی که شب می خورند. – اول شخص مفرد مسارع ساده، از « رسیدن ». ۸ – خوب. – عداوت و نشتن. – دمه. ۹ – خردمنگی که از ریگ نرمتر باشد. – فعلی که به مفعول نسبت داده می شود. – اول و آخر هزار. ۱۰ – مکان. – بیخ و بنباد. ۱۱ – مافی نقلی مجهول، سوم شخص مفرد از « ندادن ».



## فعل ربطی



چشم، اندام حس بینایی است.

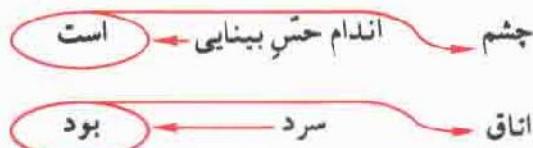
اتاق سرد بود.

آب گرم شد.

هو تاریک گشت.

تو احمدی؟

تو احمدی؟



● در این جمله‌ها نهاد کدام است؟ در این جمله‌ها نهاد فاعل است یا مفعول؟  
در این جمله‌ها نهاد نه فاعل است و نه مفعول؛ زیرا فعل این جمله‌ها، انجام دادن  
یا انجام گرفتن کاری را نشان نمی‌دهد؛ بلکه مفهوم اسم با صفت یا ضمیری را  
به نهاد نسبت می‌دهد.

فعلهای «است»، «بود»، «شد» و «گشت»

را که با آنها مفهوم کلمه یا ترکیبی به نهاد

نسبت داده می‌شود، **فعل ربطی** می‌گویند.

کلمه یا ترکیبی که با فعل ربطی به نهاد

نسبت داده می‌شود **مسند** نام دارد. مسند را

**بازبته** نیز می‌گویند.

### بیاموزیم

«اندام حس بینایی»، «سرد»، «گرم»، «تاریک» و «احمد» در جمله‌های

بالا **مسند** است.

چنانکه می‌بینید مسندهایی که کلمه و گاهی ترکیبی از چند کلمه است.

● «گشتن» و «گردیدن» وقتی فعل ربطی است که به معنی «شدن» باشد.

«شدن» نیز اگر به معنی «رفتن» باشد فعل ربطی نیست:

پدرم سالها شهرهای گوناگون را گشته بود [گشته بود = گردش کرده بود] ،

در اینجا «گشته بود» فعل ربطی نیست.

بقین، دیده مرد بیننده کرد      شد و تکه برآفریننده کرد

[شد = رفت] ، در اینجا «شد» فعل ربطی نیست.

## تعربین

۱ - در جمله‌های زیر، به جای نقطه‌ها مسندهای مناسب بگذارید:

فردوسی .... است. ایوان .... است. غذا .... شد. کاغذ .... شد. هوا .... گشت.  
نظامی .... بود.

۲ - در جمله‌های زیر، به جای نقطه‌ها، فعل ربطی مناسب بگذارید:

مهره‌داران از بسیاری جهات به هم شبه .... و از برعیجهات نیز متفاوت ... پروریز، دوست من ...  
پروریز و پرورین دوستان من ... - دیروز هوا سرد ... - امروز هم هوا سرد ... - وال از پستانداران ... - نقریباً  
هم مردم کم با بیش به پیش بیش وضع هوا نیازمند ... .

۳ - در جمله‌ها و بیت‌های زیر، فعل ربطی و مسندهای مناسب گنید:

خورشید از همه سیارات منظومه شمس بزرگتر است.

چهار مرّه اصلی: شبریست، نلخی، شوری و ترشی است.

ابن دغل دوستان که می‌بیسی      مگاند گردشیریست ،

سگ اصحاب کهف روزی چند      پسی نیکان گرفت و مردم شد ،

۴ - در جمله‌ها و بینهای زیر نهاد و مسندهای ربطی را مشخص کنید و در جدولی بنویسید:

مرد چشم جان است چون بینگری      تو بسی چشم، شادان جهان نبری ،

نن زنده، والا به وزنگی است      که وزنگی، مایه زندگی است

که بایان تن پسروی بندگی است ،      به سخنی دهد مرد آزاده نن

سیه شد زمانه زیداد او.

آدمی اهر چو شد حرص جوان می‌گردد.

لارابی پر شکن نامی و بزرگ بود.

کتاب است آیینه روزگار.

گار عار نیست.

نمودار زیر را در کتاب دستور سال پیش دیدیم. این نمودار، اقسام فعلهایی را که خوانده‌ایم نشان می‌دهد. ۶۴ ساخت در این نمودار نوشته شده است که هر یکی در داخل یک بیضی قرار دارد. در این ساختها دقّت کنید و بگویید از پنج مطلب زیر، کدام درست است:

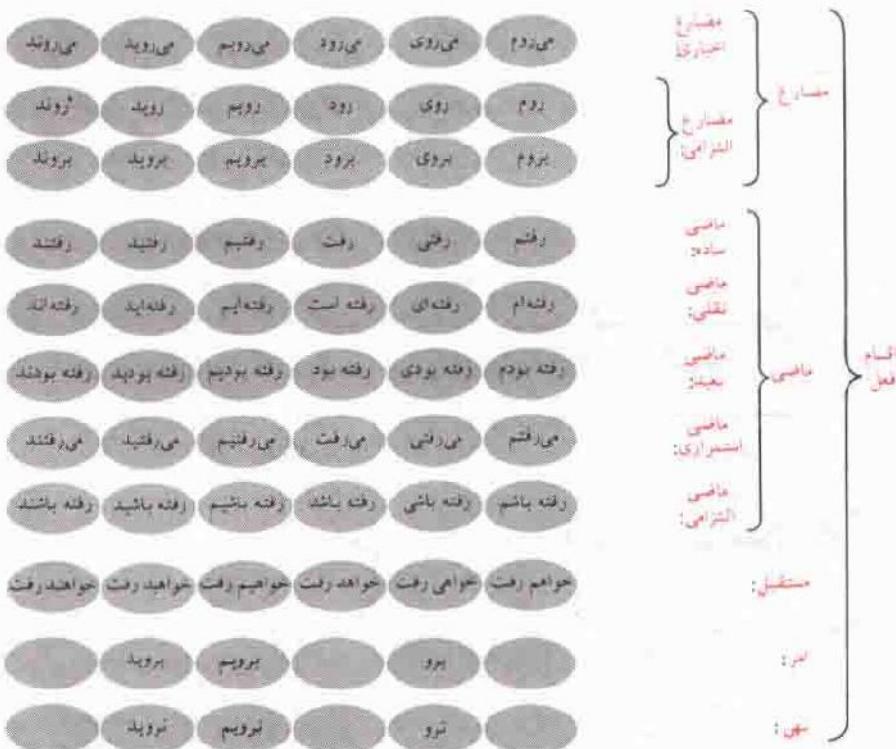
- الف - در هر دسته از ساختها جزء ثابتی وجود ندارد.

ب - در هر دسته از ساختها جزئی وجود دارد که تغییر نمی کند.

ج - در همه ساختها دو حرف «و» وجود دارد.

د - در همه ساختهای حرف «رفت» وجود دارد.

- در برخی از ساختها «رو» و در برخی «رفت» وجود دارد.



اگر مطلب «ب» و «رو» درست است؛ بگویید «رو» در چه فعلهایی و «رفت» در چه فعلهایی آمده است؟

اگر در پاسخ بگویید که «رو» در فعلهای مضارع و امر و «رفت» در فعلهای ماضی آمده است درست گفته اید.

پس، از این گفتگو این نتیجه را می‌گیریم که در هر دسته از ساختها جزو ثابتی وجود دارد که تغییر نمی‌کند. این جزو ثابت، معنی اصلی فعل را دربردارد. در نمودار صفحه پیش به جای «رفتن»، «گفتن» بگذارید و جزوهای ثابت «گفتن» را که معنی اصلی فعل را در بردارد پیدا کنید.

اگر درست دقت کرده باشید پاسخ خواهد داد در ساختهای «گفتن» نیز مانند «رفتن» دو جزو ثابت وجود دارد؛

«گو (ی)» در ساختهای مضارع و امر.

«گفت» در ساختهای ماضی.

اگر این تحقیق را درباره فعلهای دیگر نیز انجام دهیم به این نتیجه می‌رسیم که در ساختهای گوناگون هر فعلی دو جزو ثابت وجود دارد. این جزوهای ثابت را می‌توان بُن یا اصل یا ریشه یا ماده فعل نامید. به نظر شما کدامیک از این نامها مناسب‌تر است؟

در هر دسته از ساختهای گوناگون فعل،  
جزء ثابتی وجود دارد که تغییر نمی‌کند. این  
جزء ثابت معنی اصلی فعل را در بر دارد. این  
جزء ثابت را بُن می‌نامیم.

بیاموزیم

هر فعلی دو بُن دارد: یکی در ساختهای  
مضارع و امر؛ دیگری در ساختهای ماضی.  
اولی را بُن مضارع و دومی را بُن ماضی می‌نامیم.

در ساختهای مصارع ساده زیر دقت کنید و بگویید در این ساختهای بعد از بن  
چه جزئی به کار رفته است:

رویم	روم
روید	روی
روند	رود

آیا این جزء‌ها در ساختهای دیگر هم می‌آید؟ (در نمودار صفحه ۳۰ دقت کنید و پاسخ دهید.)

این جزء‌ها را که شخص (یعنی گوینده، مخاطب و دیگر کس) و عدد (یعنی مفرد یا جمع بودن) را در فعل می‌رساند **شناسه** می‌گوییم.

شناسه جزئی از فعل است که در ساختهای فعل تغییر می‌کند و مفهوم شخص و عدد فعل را می‌رساند.

### بیاموزیم

### تمرین

- ۱- در ساختهای زیر بن و شناسه را مشخص کنید و بنویسید:  
(برای اینکه این تمرین را درست انجام دهید؛ اول تعیین کنید هر یک از این ساختهای از دسته مصارع و امر است یا از دسته ماضی؟ اگر از دسته مصارع و امر باشد؛ فعل امر درم شخص مفرد آن را پیدا کنید و «د» را از اولش بردازید، بن مصارع به دست خواهد آمد. اگر از دسته ماضی باشد؛ ماضی ساده، سوم شخص مفرد آن را پیدا کنید جمله برابر با بن ماضی خواهد بود.)  
شنیدم ، آمدی ، دقت ، نشستند ، بردید ، شکستم ، می‌گویید ، می‌نوشتم ، خواهم دید ، دارید ، می‌خواهند ، شکست ، سازد ، می‌ریزم ، رسیدیم ، می‌دانیم ، می‌شانید .
- ۲- از بنهای فعل می‌توان اسم یا صفت نیز ساخت. بن مصارع دالتن ، ساختن ، ریختن ، کوشیدن ، رفتن ، دیدن ، خواستن ، کاستن ، را پیدا کنید؛ یک بار به آخر آنها **بن** و یک بار **بنده** اضافه کنید و اسمها و صفت‌های را که به دست می‌آید بنویسید.

مثال:

دانستن + بدان (فعل امر) → دان (بن مصارع). دان + **دش** - دانش (اسم)

دان + **نده** - دانده (صفت)

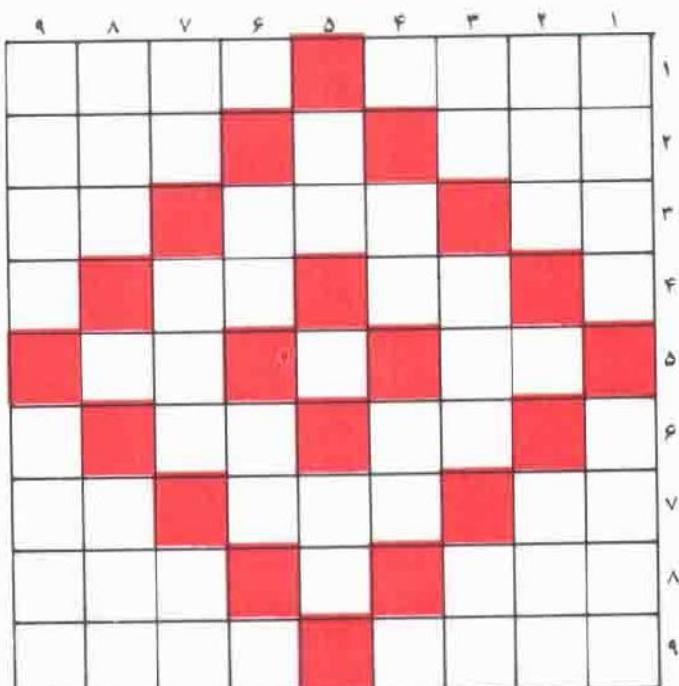
ج	د	و	ل	ل	ك	ل	م	ا	ت	ق	ا	ط	ع
---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---

**الف**

- ۱- بن ماضی «شیلان». - بن ماضی «ساختن». ۲- ترس. - بن مصارع «دبدن». ۳- محلق «نه از». ۴- بن مصارع «ربختن». - برای اینکه آب رودخانه‌ها را ذخیره کند آن را می‌سازند. ۵- بن مصارع «دویدن». - بن مصارع «تهادن». ۶- ضمیر شخصی، اول شخص جمع. - بن مصارع «آمدن». ۷- یکی از آلات موسیقی. ۸- رطوبت. - جه وقت. ۹- ضمیر اشاره به دور. - سخت نیست. - بن مصارع «گفتن». ۱۰- بن مصارع «ساختن». - بن مصارع «رفتن» به اضافه «ش». ۱۱- حواش. - بن ماضی «دانستن».

**عمودی**

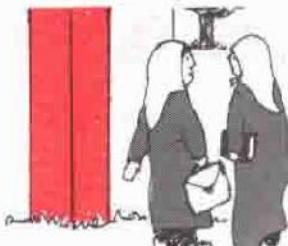
- ۱- زاله. - بن ماضی «کاستن». ۲- بن مصارع «تازیدن». - اسم. ۳- محلور آن برابر با خودش است. - بن مصارع «دانستن». - «هرد» نیست. ۴- بن مصارع «رفتن». - ضمیر شخصی اول شخص مفرد. ۵- دهیان ماه سال. - بن مصارع «آمدن». - شهری در تبریزیکی تهران. ۶- بن مصارع «زدن». - اینک. ۷- بن آن زندگی مقدور نیست. - اگر «به آخرش اضافه کنید به معنی «تحفه» است. - نشانه ملعول است. ۸- تر. - عضو شوابی. ۹- غرض ابر. - بن ماضی «بوشن».



## طایفه نهاد و فعل

سوزن به مدرسه رفت.

(۱) سوزن به مدرسه **رفت**.



(۲) پریز و فاطمه به مدرسه **رفتند**.

(۳) بچه‌ها هم به مدرسه **رفتند**.

**رفت** «چه فعلی است؟

بیرون و فاطمه به مدرسه رفته‌اند.

ماضی ساده، سوم شخص **مفرد**

**رفتند** «چه فعلی است؟



ماضی ساده، سوم شخص **جمع**

چرا در جمله اول فعل مفرد است؟

چرا در جمله دوم و سوم فعل جمع است؟

.....

بچه‌ها هم به مدرسه رفته‌اند.

● معمولاً اگر نهاد یک تن باشد فعلی که بدو نسبت داده می‌شود مفرد است.

در جمله‌های زیر چون نهاد، مفرد یعنی یک تن است، فعل نیز مفرد است:

سعده سالیان دراز به جهانگردی پرداخت.

گیاه اکسیژن هوا را می‌گیرد.

ایران میهن عزیز ماست.

من هر شب موقع خواب دندانهايم را مسوآك می‌زنم.

● اگر نهاد بیش از یک تن یعنی جمع باشد معمولاً فعلی که بدو نسبت داده

می‌شود، جمع می‌آید. در جمله‌های زیر چون نهاد بیش از یکی است، فعل جمع است:

دیگران کیشتند ماخوردم، ما می‌کاریم تا دیگران بخورند.

موجودات زنده برای زیستن به هوا، آب و غذا نیاز دارند.

سگ و گربه و پروانه، بی‌هوا و آب و غذا زنده نمی‌مانند.

## بیاموزیم

معمولًاً فعل در مفرد و جمع بودن با نهاد مطابقت می کند؛ اگر نهاد مفرد باشد، فعل نیز مفرد می آید. اگر نهاد جمع باشد فعل نیز جمع می آید.

برای احترام، فعل نهاد مفرد را جمع می آورند:

آقای مدیر تشریف آوردن.

اگر نهاد جمع باشد ولی جاندار نباشد می توان در جاهایی که اشتباهی پیش نمی آید فعل را مفرد آورد:

دندهای سگ و گربه باریک و نوک تیز است.

بر اثر وزش باد درها به هم خورد و شیشه هاشکست.

گرت پایداری است در کارها شود سهل پیش تو دشوارها.



## تمرین

۱- در این جمله ها، فعل را بنامه مفرد با جمع بودن نهاد، مفرد یا جمع بسازید:

غذا پس از گوارش از روده باریک وارد خون (مضارع اخباری شدن).

رگهای خون را به همه جای بند (مضارع اخباری رسانیدن).

خون در سه نوع رگ جریان (مضارع ساده داشتن).

غذا به بند انرزی (مضارع اخباری دادن).

دانش آموزان به خانه های خود (ماضی نقلی برگشتن).

همه ملتها کم و بیش داستانهای از گذشتگان خود به یاد (مضارع ساده داشتن).

اکثر دانش آموزان به مطالعه علاقه (مضارع ساده داشتن).

ورزش تن را سالم و نیرومند (مضارع اخباری کردن).

مرگ به سال ۳۲۹ روdkی را در کام خود (ماضی ساده فرم کنیدن).

مثال: غذا پس از گوارش از روده باریک وارد خون می شود.

۲- در نوشتہ زیر کلمه های داخل پرانتز را به فعل مطابق تبدیل کنید:

نمی دانم آیا آیات قرآن هم باشانس و بی شанс دارند؟ چون بعضی آیات در صدھا جا ذکر شده و مورد گفتنکو و عمل قرار (گرفتن) و برعی به کلی فراموش (گفتن)؛ از جمله آبادی که به مهورتی هجیب مورد فراموشی و غفلت قرار گرفته آیه ۶۰ از سوره ۸ است: «در برآور دشمنان لا می توانید اسلحه و اسب» تهیه کنید تا در دل دشمن خدا و دشمن خود هراس (الکندن) و در دل دیگر مخالفانی که خدا از آنان و مقاصد سوئشان آگاه است و شما آگاه نیستید! هرجه را برای تهیه اسلحه در راه خدا به مصرف (واسانیدن)، پاداش آن به شما داده خواهد شد ای کسی و کاستی».

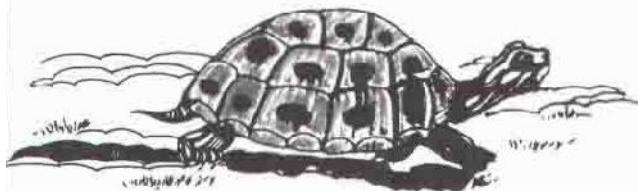
دیگر با چه زبان بگویند که ای مسلمان مقتصد باش اسلحه و اسب... و در این زمان انواع خودروهای جنگی و دیگر وسائل دفاعی زیبی و دریابی و هوایی... تهیه (کردن) تا بتوانی دن خود را نگاه داری، و تا بتوانی در برآور دشمنان شناخته شده و دشمنان ناشناخته خود مقاومت داشته باشی و از خود و دین و ناموس و آزادی خود دفاع کنی.

این آیه مبارکه به مراجحت (گفتن): باید دارای تجهیزات و نیروهای مسلح باشد. در جهان امروز محال است قومی بتوانند بدون قدرت مسلح دین و سنت و ناموس و آزادی خود را حفظ (کردن) ...  
«تفسیر آثار» تألیف محمد رضا حکیمی

۳- در نوشتہ زیر بعضی از فحنهای به غلط جمع آمده است. آنها را اصلاح کنید:

زندگی ها آدمیان روز به روز آسانتر و دلبذیرتر می شود و هر روز به نوعی از ثمره کوشش دانشمندان و مخترعان بزرگ مربخور دار می شویم. معمولاً داستان هر اختراعی به این ترتیب آغاز می شود که نکته ای ساده کنجکاوی دانشمندی را بر می انگیزند. وی با شهامت و پشتکار دنبال آن را می گیرد. از شکست دلسرد نمی شوند بلکه از آن پس می گیرند و مقابص کارش را بر طرف می کنند. سرانجام پس از سالها رنج و زحمت، به آرزوی خود دست می باید و اثری جاودان از خود باقی می گذارند.

## قید (بادآوری)



لَاکپشت آهت می‌رود.



خرگوش تند می‌رود.

۱ - لَاکپشت آهته می‌رود.

۲ - خرگوش تند می‌رود.

می‌دانیم که **قید** کلمه یا ترکیبی است که معمولاً چگونگی انجام گرفتن فعل را نشان می‌دهد و با آن را به چیزی از قبیل زمان، مکان، مقدار، تأکید و جز آن مفید می‌سازد. مثلاً در جمله شماره ۱ «آهته» قید است و چگونگی وقوع فعل «می‌رود» را بیان می‌دارد:  
لَاکپشت آهت می‌رود. و در جمله شماره ۲ «تند»

قید است و چگونگی وقوع فعل «می‌رود» را نشان می‌دهد:  
خرگوش تند می‌رود.

در جمله‌های زیر دقت کنید و بگویید در هر یک چه قیدی به کار رفته

است:

۱ - من دیروز به کتابخانه رفته بودم.

۲ - فیروز اینجا درس می‌خواند.

۳ - مقداد بسیار مطالعه می‌کند.

۴ - بهزاد حتی در امتحان پذیرفته خواهد شد.

۵ - حسین چرا نیامده است؟

۶ - مناسفانه من زبان آلمانی نمی‌دانم.

در جمله اول، «دیروز» قید است و زمان وقوع فعل را می‌رساند:  
من **دیروز** به کتابخانه رفته بودم.

در جمله دوم، «اینجا» قيد است و مکان وقوع فعل را می‌رساند:  
فیروز **اینجا** درس می‌خواند.

در جمله سوم، «بسیار» قيد است و مقدار و اندازه فعل را می‌رساند:  
مقداد **بسیار** مطالعه‌می‌کند.

در جمله چهارم، «حتماً» قيد است و وقوع فعل را تأکید می‌کند:  
بهزاد **حتماً** در امتحان پذیرفته خواهد شد.

در جمله پنجم، «چرا» قيد است و از علت واقع نشدن فعل پرسش می‌کند:  
حسین **چرا** نیامده است؟

در جمله ششم، «متائقانه» قيد است و تأسف گوینده را از واقع نشدن فعل نشان می‌دهد:  
**متائقانه** من زبان آلمانی نمی‌دانم.

قيد معنی‌های گوناگون به فعل می‌افزاید و  
از این جهت انواعی پیدا می‌کند:

### بیاموزیم

اگر قيد، چگونگی وقوع فعل را نشان دهد قيد **کیفیت یا چگونگی** نامیده می‌شود:

محسن **خوب** می‌نویسد.

اگر قيد، زمان وقوع فعل را برساند، قيد **زمان** نامیده می‌شود:  
من **فردا** به مسافت خواهم رفت.

اگر قيد، جای وقوع فعل را بیان کند، قيد **مکان** نامیده می‌شود:  
حسن **آنجا** نشسته است.

اگر قيد، مقدار و اندازه را برساند، قيد **مقدار** نامیده می‌شود:

مهتاب کمی انگلیسی خوانده است.

اگر قید فعل را تأکید کند قید **تأکید** نامیده می شود:

مهنار اصل تبریز را ندیده است.

هرگاه قید حالت فاعل یا مفعول را در هنگام وقوع فعل برساند، قید **حالت**

نامیده می شود: احمد **قدم زنان** به باع رفت. محمد را **خوشحال** دیدم.

اگر قید، در باره وقوع فعل پرسش کند قید **پرسش** یا استفهام نامیده می شود: **چرا** درس نمی خوانی؟

اگر قید، **تأسف** گوینده را نشان دهد قید **تأسف** نامیده می شود:

**بدبختان** عمر به بیهودگی گذشت.

## تعربین

۱- نوع هر یک از قبیلهای زیر را تعیین کنید و هر یک از آنها را در جمله‌ای به کار ببرید: امروز ، هر روز ، همدجا ، جایی ، گاهی ، البته ، پارسال ، امسال ، هرگز ، هرجا ، حالا ، اکنون ، روزی ، همیشه ، همواره ، پیوسته ، آهته ، کجا ، کمی ، بیشک ، مسلمان ، بی تردید ، آیا.

۲- در هر یک از جمله‌های زیر، قبیله‌ها را پیدا کنید و نوع هر کدام را بنویسید:

کاره خوب می نویسد.  
ایرج نند می خوانند.  
تو دیر آمند.  
او حالا رفت.  
شیدا از سگ بسیار می ترسد.

۳- در جمله‌ها و مصراطهای زیر، نوع قبیلهایی را که رنگی نوشته شده است مشخص کنید: خردمند **هواره** در طلب دانش می کوشد و بی خرد خود را دانانمی پسدارد.

**همیه** یار مظلوم باش و خصم ظالم.  
آنان که در زندگی نلاش می کنند **خنا** پیروز و کامیاب خواهند بود.

**پیوسته** دلت شاد و لب خندان باد.  
آن که **هر چیز** از کمک به درماندگان در بیخ نمی ورزد در زندگی **بیچگاه** در نمی ماند.

هر کس به خدمت مردم کمک می کند **بی چگار** از مردم احترام و محبت بیند.

## قید (بُقَيْه)



شاگرد **خوب**، تکالیف خود را به موقع

انجام می‌دهد.

فرهاد، **خوب** شنا می‌کند.

در جمله اول «خوب» چه کلمه‌ای است؟

می‌دانیم که «خوب» کلمه «شاگرد» را وصف می‌کند و می‌دانیم که «شاگرد» اسم و نهاد جمله است و «خوب» صفت آن است.

در جمله دوم «خوب» چه کلمه‌ای است؟

در جمله دوم «خوب» فعل «شنا می‌کند» را مقید می‌کند و چگونگی آن را بیان می‌دارد. «خوب» در این جمله «قید» است.

از مقایسه این دو جمله چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟

صفت گامی در جمله به صورت قید به کار می‌رود.

در جمله‌های زیر کلمه‌هایی که زنگی نوشته شده صفت است؛ زیرا به ترتیب «خانه»، «قد»، «انشا» و «خط» را توصیف می‌کنند:

بنّاخانه‌ای **محکم** ساخت.

بهزاد **قد بلند** دارد.

مقداد انشایی **روان** دارد.

هما خط **درشت** را از خط **ریز** بهتر می‌نویسد.

اینک این صفتها را به صورت قید به کار می‌بریم:

بنّاخانه را **محکم** ساخت.

مهناز **بلند** حرف می‌زنند.

محسن زبان خارجی را **روان** صحبت می‌کند.

خودنویس من **ریز** می‌نویسد ولی خودنویس رضا **درشت** می‌نویسد.  
کلمه‌های «محکم»، «بلند»، «روان»، «ریز» و «درشت» قبیدند زیرا  
به ترتیب چگونگی فعلهای «ساخت»، «حرف می‌زند»، «صحبت می‌کند» و  
«می‌نویسد ۱ و ۲» را بیان می‌کنند.

● اکنون به دو جمله زیر دقت کنید:

۱- **شب** فرامیشد.

۲- پرویز **شب** به خانه آمد.

در جمله نخستین، نهاد کدام است؟

«شب» در جمله نخست، نهاد است و می‌دانیم که شب «اسم» است و در  
این جمله نهاد شده است.

در جمله دوم «شب» چیست؟

می‌دانیم نهاد جمله دوم «پرویز» است؛ «شب» قيد است و زمان فعل «آمد»  
را نشان می‌دهد.

از مقایسه این دو جمله، چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟  
اسم گاهی در جمله به صورت قبدی به کار می‌رود.

● اکنون به جمله‌های زیر توجه کنید:

زهرا **همشه** جامه تمیز می‌پوشد.

کبرا **هرگز** دروغ نمی‌گوید.

بروین **فلا** کاری ندارد.

سرین **حتا** به مدرسه رفته است.

در جمله‌های بالا قيد کدام است؟

در جمله‌هایی که خواندید کلمات «همیشه»، «هرگز»، «فعلاً» و «حتماً» قیدند، این کلمه‌ها همیشه به صورت قیدی در جمله به کار می‌روند.

برخی از قیدها همیشه در جمله به صورت  
قیدی به کار می‌روند و جز نقش قیدی نقش و  
حالی در جمله ندارند؛ اینگونه قیدها را **قید  
مختص** می‌نامند.

بیاموزیم

در مقابل قیدهای مختص به قیدهای دیگری  
برمی‌خوریم که در اصل، صفت یا اسمند ولی  
گاهی در جمله به صورت قیدی به کار می‌روند؛  
**اینگونه قیدهای را **قید مشترک** می‌نامند.**

● گاهی با افزودن «به»، «بی» به اول اسم و صفت، و «انه» به آخر آن دو، قید مرکب درست می‌شود؛ مانند «به موقع»، «بیجا» و «دوستانه» در جمله‌های زیر:

ناصر به موقع آمد.

نادر بیجا از من رنجید.

سعید با همه **دوستانه** رفتار می‌کند.

● کلمه‌هایی چون «دوان دوان»، «پرسان پرسان»، «تکبیرگویان» و «غرش‌کنان» نیز در جمله به صورت قیدی به کار می‌روند:  
برهه دوان دوان آمد.

پرسان پرسان به کعبه بتوان رفتن.

سریازان **تکبیرگویان** و **غرش‌کنان** در جنگ شرکت کردند.

۱- قبدهای زیر را بخوانید و بنویسد کدامیک از آنها قبدهای مخصوص و کدامیک قبدهای مشترک است و هر یک از آنها را در جمله‌ای به کار ببرید:

همواره ، ابدآ ، تند ، کند ، سریع ، کم ، اندک ، سنجنه ، پسندیده ، امسال ، گویی ، ناگاه ، فوراً ، زود ، ناآگاهانه ، شب ، روز ، پریشان.

۲- به آخر کلمه‌های زیر «انه» بیفزایید و هر یک از قبدهایی را که به دست می‌آید در جمله‌ای به کار ببرید:

دلیر ، صمیم ، خصم ، جسور ، دوست ، کریم ، صادق ، عاجز ، آگاه ، ناآگاه ، مادر ، عاقل ، عالم ، شجاع ، فاضل ، سخاونمند.

مثال: باید از وطن **دلیرانه** دفاع کرد.

۳- در جمله‌ها و عبارتهای زیر قبدهای را پیدا کنید:

ما باید صمیمانه به پدر و مادر خود احترام کنیم. حسن دو مسابقه شنا غالباً برنده می‌شود. فرخ از شنیدن خبری که به او دادم، بی اختیار خنده‌ای کرد. عاقلانه فکر کنید، بعد تصمیم بگیرید. خاتم آموزگار به دانش آموزان خود مادرانه محبت می‌کند.

## اسم (یادآوری)، پیشوند، پسوند

در باره اسم می دانیم:

- اسم کلمه‌ای است که برای نامیدن انسان یا حیوان یا چیز یا مفهومی به کار می‌رود:

مرد، گوسفند، دریا، دانش.

- اسم اگر برابر یکی دلالت کند، **مفرد** است:  
کتاب، زن، اختراع، درس، معلم.

- اسم اگر بر بیشتر از یک فرد دلالت کند، **جمع** است:  
کتابها، زنان، اختراقات، دروس، معلمین.

- نشانه جمع در فارسی «**ها**» و «**ان**» است:  
کتابها، زنان.

گاهی کلسات عربی که در فارسی متداول است با نشانه‌های جمع زبان عربی نیز به کار می‌رond. نشانه‌های جمع عربی عبارتند از: «**ات**»، «**ین**» و «**ون**»: تحصیلات، مهندسین، روحانیون.

برخی از کلمه‌های جمع عربی نیز که نشانه خاصی ندارند در فارسی به کار می‌رond:  
علم ← علوم. کتاب ← کتب. عمل ← اعمال.  
(أنواع جمع عربى را در كتاب عربى می خوانيد)

برخی از کلمات فارسی یا عربی را با «**جات**» جمع می‌بنند و این قبیل جمعهای بر مفهوم نوع دلالت می‌کنند:  
سبزیجات، حلواجات، دواجات.

- اسم گاهی بر تمام افراد همجنس و یا همنوع دلالت دارد؛ در این صورت، اسم **عام** نامیده می‌شود:

کشور، زن، اسب، کوه.

● اسم گاهی بر فرد یا افرادی مخصوص و معین دلالت می کند؛ در این صورت

آن را **اسم خاص** می نامند:

ایران، فرنگیس، رخش، دعاوند.

● اسم گاهی یک جزء و یک پاره است؛ در این صورت، **اسم ساده** نامیده

می شود:

کتاب، مهمان، تعمیر، سر.

● اسم گاهی از دو جزء یا بیشتر تر کیب می شود؛ در این صورت، **اسم مرکب**

نامیده می شود:

کتابخانه، مهمانسر، تعمیرگاه، سربازخانه.

اکنون به جمله های زیر توجه کنید:

۱ - **باغبان** گلها را آب می دهد.

۲ - بهروز به **دبیرستان** می رود.

۳ - در **آمد** کار آزاد بیشتر است.

۴ - خواربار فروشان روی اجناس **بر چسب** زده اند.

در جمله های بالا نیز چهار کلمه باغبان، دبیرستان، درآمد و برچسب اسم

مرکبند و هر یک از دو بخش یا دو جزء درست شده اند:

bagban = باع + بان

دبیرستان = دبیر + ستان

درآمد = در + آمد

برچسب = بر + چسب

در دو اسم اول، یعنی باغبان و دبیرستان، بخش پسین «بان» و «ستان»

معنی مستقلی ندارند.

در دو اسم دوم، یعنی در آمد و برچسب، بخش پیشین «در» و «بر» معنی مستقلی ندارند.

اکنون در جمله‌های زیر دقّت کنید؟

مهری **بی ادب** نیست.

مهران **هنرمند** است.

کاوه **مؤذبانه** حرف می‌زند.

در جمله‌های بالا نیز سه کلمه «بی ادب»، «هنرمند» و «مؤذبانه» همگی مرکبند:

بی ادب = بی + ادب

هنرمند = هنر + مند

مؤذبانه = مؤذب + انه

در کلمه «بی ادب» بخش پیشین «بی» و در دو کلمه «هنرمند» و «مؤذبانه» بخش پیشین «مند» و «انه» معنی مستقلی ندارند.

در برخی از کلمه‌های مرکب، بخش پیشین یا پسین کلمه معنی مستقلی ندارد؛ در این کلمات بخش پیشین را **پیشوند** و بخش پسین را **پسوند** می‌نامند.

برخی از پیشوندهای معروف عبارتند از:

ب (؛ بخرد)، با (؛ با هوش)، باز (؛ بازخواست)، بر (؛ برداشت)،

بی (؛ بیکار)، در (؛ درخواست)، فرا (؛ فرارفتن)، فرو (؛ فروآمدن)،

نا (: ناروا) ، هم (: همدرس).

برخی از پسوندهای معروف عبارتند از:

تمرين

قطعه زیر را بخوانید و پیشوندهای و پسوندهایی را که فر آن به کار رفته بنویسید:  
یک دمه از رفقا، به بهانه بهار، دلهای خرم و شاداب جوانی را برداشتم و به صحرار فتیم. دشت و کوه

سفره را بر چمنزار گشتریدم و به خوردن غذاهای گکوار اینجا ختم. در این صحن پیر مردی دهاتی رسید و خاطرمان را از یافتن موضوع تازه برای شوخي و خوشی پر از اميد کرد. یکی گفت پیر مرد، طاعت شما قبول باشد. خیر دارم که این ماه بیشتر روزان رفته ام، دیگری گفت اگر هم روزه نبودی نعم تو انتی با ماروی زنی غذا بخواری، تای قله از اوت خواب مر شد.

از این شوخيهای نيش دار که از دل بي زهر جوانان برمي آيد هر چه توانستم در جانش فرو بردیم. وقتی  
ترکش ما خالي شد پير خانه ای کرد و گفت اگر شما به ده من آمده بودید بهتر از اين پذيرابي می کردم.  
پرسيدیم ده شما کجاست؟ گفت من صاحب غني آيادم، اگر بدانيد چه آيادي خوش آب و هواي است!  
نا اينجا پنج فرسخ راه است، چرا آنها نرقيد؟ بيايد بپند سري و صفا یعنی چه! هزار ميش و گوسفند  
دارم، گواهای مرا در اين دهات هيچکس ندارد. بيايد و از آن ناهای شبرمال و ماستهای شبرين و بهشتى  
بخورد، سايد مهمان مند ...

یکی دو شوخی نانعام از زبان دوستان در آمد ولی پس گرفته شد. آهنگ صداها و معنی نگاهها تغیر کرد، غلی طول نکشد، گفتم پس ... بنشینید ... بفرمایید با ما ناهار بخورید، پیرمرد خوراک مفضلی خورد و گفت من نیک شناس نیستم و حق احسان را نداده نمی‌گذارم، به جای این طعام چوب که با شما خوردم، نصیحتی بپردازم می‌کنم بسازید که اجر دنیا و آخرت خواهید بردا: همه کس را صاحب غنی آباد نهضور کنید و با همه مؤذب و مهربان باشید. اتفاقاً به خدا چیزی از لباس نیافرود این عالیه همه نیازم. (سخاوت، اندیشه، با کم تلاخی)

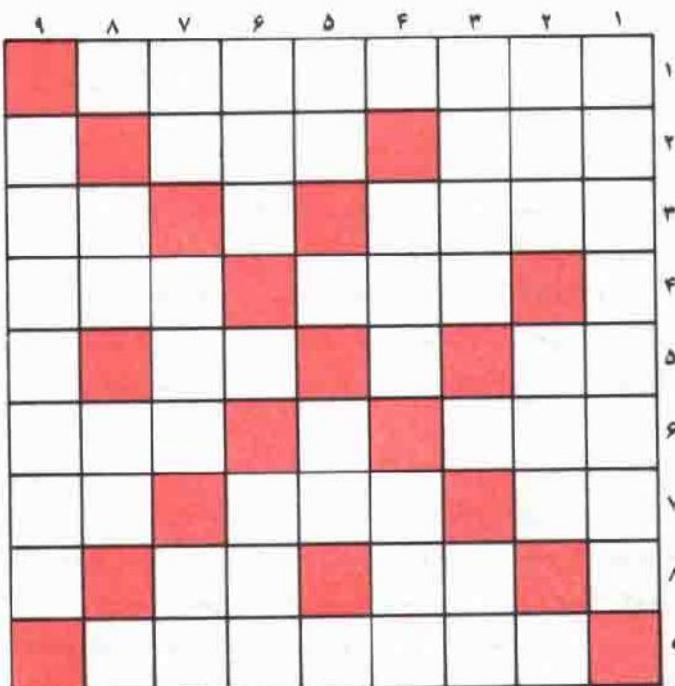
# ج د و ل ک ل م ا ت ق ا ط ع

## لفظی

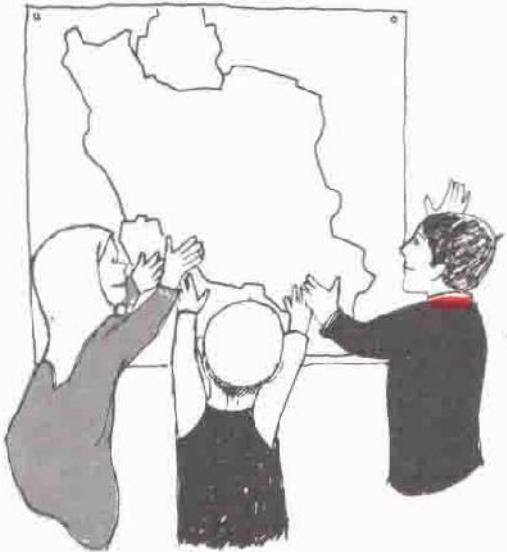
- ۱- کلمه‌ای که گاهی در جمله قید است و گاهی قید نیست. ۲- رفیق و دوست. - فعل امر دوم شخص مفرد از «رفتن». ۳- پر دل و شجاع. - کافی. ۴- پسوندی که اسم و صفت را به قیدنده بدل می‌کند. - طایفه و گروه. ۵- در زستان فراوان است. - از حروف اصلی است. ۶- رنگ. - عبد اول شوال. ۷- اگر به بن ماضی فعلی اضافه شود، ساخت اول شخص جمع ماضی ساده آن فعل به صفت می‌آید. - کلمه‌ای که برای نامیدن انسان یا حیوان یا چیز یا مشهومی به کار می‌رود. - عددی که مجلور آن برابر خودش است. ۸- پرنقال آن معروف است و با معجان آن آفت ندارد. - پسوندی است که ارزش پسوند «مند» را در کلمات مرکب دارد. ۹- قبیلی که درباره فعل سوال و پرسش می‌کند.

## عمرانی

- ۱- قیدی که چگونگی و قوی فعل را نشان می‌دهد. ۲- سوی گردن بعضی از حیوانات. - پاخته نیست. ۳- به عنی آنرا «بعر» نامند. - پیشوندی که از بعض کلمه‌ها قید می‌سازد. ۴- زحمت و مشقت. - بن ماضی «آمدن». ۵- روز نیست. - فلزی است. ۶- بیم. - میازار . . . . ی که دانه کش است. ۷- بن هضارع «رفتن». - نام یکی از حروف الفبا و نیز کوهی است افسانه‌ای. - بن هضارع «رسید». ۸- می‌شونیم ولی نه با گوش! - نام قبیله حاتم. ۹- اسمی که از در جزء یا بیشتر تر کیب شده است.



## مترادفع، متتشابه، متضاد



۱- ایران وطن عزیز ماست.

۲- ایران میهن گرامی ماست.

۳- من او را هرگز خشمگین نمیدهم.

۴- من وی را هبچگاه خشمگین نمیدهم.

جمله‌های بالا را به دقت بخوانید.

جمله ۱ با جمله ۲ چه فرقی دارد؟

جمله ۳ با جمله ۴ چه فرقی دارد؟

در جمله ۱ **وطن** و در جمله ۲ به جای آن **میهن** آمده و معنی هر دو یکی است.

در جمله ۱ **عزیز** و در جمله ۲ به جای آن **گرامی** آمده و معنی هر دو یکی است.

در جمله ۳ **او** و در جمله ۴ به جای آن **وی** آمده و هر دو یک معنی دارند.

در جمله ۳ **هر گز** و در جمله ۴ به جای آن **هیچگاه** آمده و هر دو یک معنی دارند

و بدین ترتیب با وجود داشتن الفاظ مختلف از لحاظ معنی دو جمله ۱ و ۲ با هم

و دو جمله ۳ و ۴ با هم برابرند.

کلمه‌هایی را که دارای یک معنی باشند **مترادفع** می‌نامند. در زبان فارسی

کلمه‌های مترادفع فراوان وجود دارد. آنها را می‌توان در کتابهای لغت پیدا کرد.

با آنکه برای بیان معنی و مقصد ممکن است کلمه‌های مترادفعی وجود

داشته باشد؛ در به کار بردن آنها باید خوشنامگی و تناسب را در نظر گرفت.

نویسنده‌گان و شاعران در انتخاب کلمه‌ها بسیار دقت می‌کنند و کلمه‌هایی

را برای بیان مقصد به کار می‌برند که به سخن، شیوه‌ای و زیبایی و روانی بپوشند.

در این عبارات سعدی دقت کنید:

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

مشک آن است که ببینید، نه آن که عَطَار بگوید. دانا چون طبله عَطَار است  
خاموش و هنر نمای و نادان چون طبل غازی، بلند آواز و میان تهی.  
برای اغلب کلمه‌ها در عبارات بالا از جمله عافیت، مصیبت، دانا و خاموش  
می‌توان مترادفهایی پیدا کرد:

عافیت = صحت، سلامت، تندرستی.

مصطفی = بلا، رنج، سختی.

دانا = دانشمند، عالم.

خاموش = ساکت، صامت، بی‌صدا.

هر کدام از این مترادفها را در عبارات سعدی جای دهید از شیوه‌ایی و زیبایی  
آنها می‌کاهد.

\*\*\*

۱ - طمع انسان را خوار می‌دارد.

۲ - هر جا گل هست خار هست.

۳ - من خدرا را سپاس می‌گذارم.

۴ - من کتاب را در جای خود می‌گذارم.

جمله‌های بالا را به دقت بخوانید و بگویید:

دو کلمه خوار و خار در جمله‌های ۱ و ۲ با هم چه فرقی دارند؟

دو کلمه می‌گذارم و می‌گذارم در جمله‌های ۳ و ۴ با هم چه فرقی دارند؟

«خوار» به معنی «ذلیل و بی ارزش» است، «خار» به معنی «تیغ گیاه».

«می‌گذارم» به معنی «به جای می‌آورم» است، «می‌گذارم» به معنی

«می‌نهم» و «قرار می‌دهم».

کلمه‌های «خوار» با «خار»، «می‌گذارم» با «می‌گذارم» با آنکه از نظر  
تلفظ یکسان هستند، از نظر معنی فرق دارند. این قبیل کلمه‌ها را **متضاد** می‌گویند.

\*\*\*

۱ - من شب و روز برای کسب دانش می‌کوشم.

۲ - دوست و دشمن شخصیت حضرت علی را می‌ستایند.

۳ - نتیجهٔ نیک و بد کارها به خود ما برمی‌گردد.

در جمله‌های بالا دقّت کنید و بگویید:

در جملهٔ اول دو کلمهٔ شب و روز چه مناسبی با هم دارند؟

در جملهٔ دوم دو کلمهٔ دوست و دشمن چه مناسبی با هم دارند؟

در جملهٔ سوم دو کلمهٔ نیک و بد چه مناسبی با هم دارند؟

کلمه‌های شب و روز، دوست و دشمن، نیک و بد، نه تنها مترادف و متشابه نیستند یعنی از نظر لفظ یا معنی برابر نیستند، بلکه از لحاظ معنی ضد هم نیز می‌باشند:

روز روشن است و شب تاریک

دوست خیرخواه است، دشمن بدخواه.

نیکی، پسندیده و قابل ستایش است، بدی، ناپسند و نکوهیده.  
از این قبیل است کلماتی چون: جور و داد، دادگر و ستمگر، آوردن و بردن،  
پشت و رو، نور و ظلمت، علم و جهل، خردمند و بیخرد، دانا و تادان، آب و آتش،  
نرسو و پر دل، خویش و بیگانه، زشت و زیبا.

این قبیل کلمه‌ها را **متضاد** گویند. «زشت» با «زیبا» متضاد است و . . .

اگر دو کلمه دارای یک معنی باشند ولی

تلفظ آنها یکسان نباشد **مترادف** (هم معنی)

نامیده می‌شوند.

بیاموزیم

## تمرین

اگر دو کلمه دارای تلفظ یکسان باشند  
ولی معنی آنها متفاوت باشد **متشابه** (شبیه هم)  
نامیده می شوند.

اگر دو کلمه در تلفظ مختلف و در معنی  
ضد هم باشند **متضاد** (ضد هم) نامیده می شوند.

- ۱- ده کلمه بنویسید که دو به دو با هم مترادف باشند.
- ۲- متشابه هر یک از کلمه های زیر را بنویسید:  
خوبش ، خواستن ، عربت ، عرض .
- ۳- ده کلمه بنویسید که دو به دو با هم متضاد باشند.
- ۴- برای هر یک از کلمه های زیر، یک مترادف پیدا کنید و بنویسید:  
عادل ، صبد ، افکار ، نظر ، ترجیح ، مقنصل ، چهره ، باخترا ، منام ، قرد ، یغل ،  
عصر ، بساط ، طریق ، صبور ، خوشبتد .
- ۵- هر دو کلمه از کلمات زیر، یا با هم مترادفند یا متضاد: کلمه های مترادف را با هم و کلمه های  
متضاد را با هم بنویسید:  
دوست ، روزانی ، گرم ، حرارت ، بزرگ ، بد ، دیر ، فریه ، سرد ، دشمن ، گرما ،  
دهقان ، دیگنه ، زود ، کوچک ، چهره ، اعلا ، ناب ، ضعیف ، رخسار ، نوانانی ، قوی -  
۶- نوشته زیر را بخوانید و کلمات مترادف، متتشابه و متضاد را در آن مشخص کنید:  
به نزدیک من صلح بهتر که جنگ .  
شب تاریک رفت و آمد روز .  
راسی و درستی از بهترین صفات انسانی است .  
طبع انسان را در نظر مه خوار و بمقدار می سازد .  
خوشخت کسی است که از سعادت و خوشبختی دیگران شاد و خوشحال باشد .  
برای پیشرفت دیگران حار راه مسوغه در انتظار خوارنگردن .  
تملق و چالوسی از صفات نکوهیه و نایست است .  
علم و دانش روش تربیت جوان راه زندگی است .

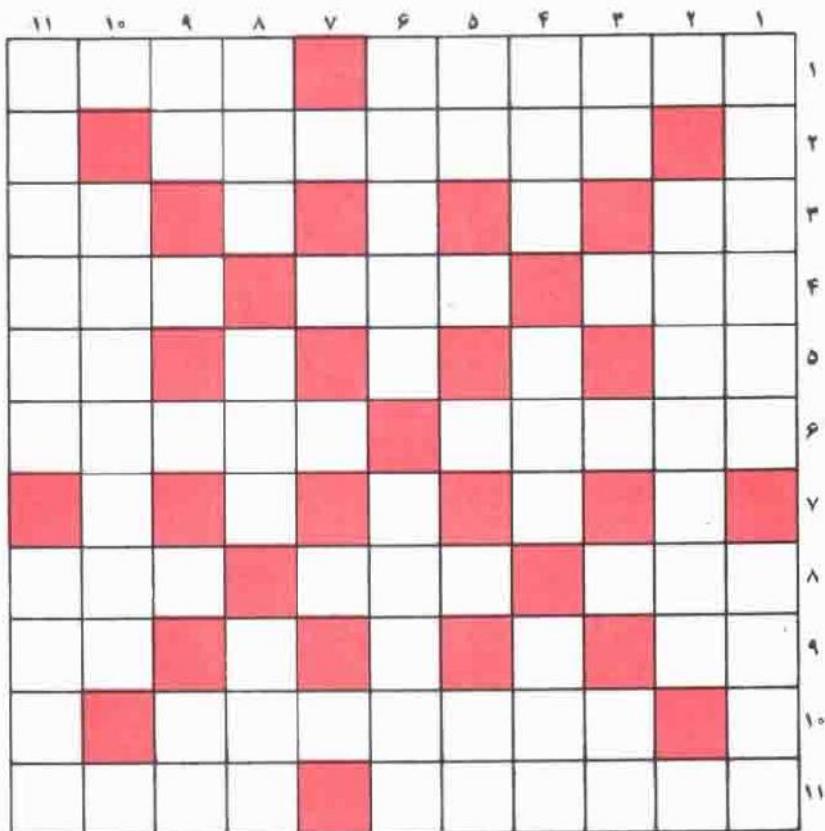
# ج د و ل ک ل م ا ت ق ا ط ع

## فقری

- ۱- دو کلمه که معنی آنها یکی است ولی تلفظشان بگسان نیست. - جدا شده . ۲- مختلف ، گونه گون.
- ۳- مختلف شاخ (شاخه درخت). - ضمیر شخصی، اول شخص جمع. ۴- بلندترین نقطه. - مختلف «تو» است ». - صد سال است. ۵- متضاد «خوب ». - یکی از ماههای شصی. ۶- هدیه‌ها. - گردنه. ۸- خاور. - واحد مقیاس طول. - آن که حواشی پریشان است. ۹- گباھی است که از ساقهای حسپر و ... می‌ بالند. - مکان. ۱۰- سقی. ۱۱- ماضی ساده توم شخص جمع «دویند ». - بن ماضی «پریند ».

## حصوی

- ۱- دو کلمه که تلفظ آنها یکسان است ولی معنی آنها بگسان نیست. - بن ماضی «ثبتان ». ۲- از مستزدن به کاری یا چیزی خود را برکنار داشتن. ۳- خون در آنها جویان دارد. - بن مضارع «زیستن ». ۴- آخ. - ضمیر اشاره به نزدیک . - گهواره. ۵- بخش آخر «بردن ». - شهری است در نزدیکی نهران.
- ۶- زبان رسمی کشور ما. - در کلمه که تلفظ آنها متفاوت است و معنی آنها هم هم. ۸- حرثه کرجکی است. - سرحد. - با آن قوییاں و والیاں بازی می‌ کنند. ۹- از زیگ نرمتر و از ماهه درشت‌تر است. - بن مضارع «دریدن ». ۱۰- مؤسس سلسله آل زیار. ۱۱- جمع قانون. - مایع نیست.



در پیش خواندیم: جزئی در فعل وجود دارد که در ساختهای مختلف آن ثابت است و تغییر نمی‌کند و معنی اصلی فعل را در بر دارد. این جزء را بُن می‌نامند. بُنی که در ساختهای مضارع و امر وجود دارد، «بُن مضارع» و بُنی که در ساختهای ماضی وجود دارد، «بُن ماضی» نامیده می‌شود.

آیا در اسمها و صفتنهای زیر می‌توان بُن فعل پیدا کرد؟

برای اینکه به پاسخ این پرسش برسیم، نخست به چند پرسش دیگر پاسخ می‌دهیم:

- چه کلمه‌هایی از میان ده کلمه زیر با فعلی هم خانواده است:

گفتار، کوشش، بزرگی، خداوند، دانا، بخشندۀ، مرغک، نالان، خرد، لانه.

- گفتار، کوشش، دانا، بخشندۀ و نالان به ترتیب با :

گفتن، کوشیدن، دانستن، بخشیدن و نالیدن هم خانواده‌اند.

- آیا در کلمه‌هایی که با فعل هم خانواده‌اند، بُن وجود دارد؟

.....

- در هر یک از گفتار، کوشش، دانا، بخشندۀ و نالان چه بُن فعلی وجود دارد؟

در گفتار، بُن ماضی فعل گفتن یعنی «گفت» وجود دارد: **گفت + ار = گفتار**

در کوشش، بُن مضارع فعل کوشیدن یعنی «کوش» وجود دارد: **کوش +**

**ش = کوشش.**

در دانا، بُن مضارع فعل دانستن یعنی «دان» وجود دارد: **دان + ا = دانا**

در بخشندۀ، بُن مضارع فعل بخشیدن یعنی «بخش» وجود دارد: **بخش +**

**نده = بخشندۀ.**

در نالان، بُن مضارع فعل نالیدن یعنی «نال» وجود دارد: **نال + ان = نالان**

از این قبیلند اسمها و صفت‌های زیر:

افزایش، ستایش، رسیدن، رسیدگی، کردار، بدبیشی، عاله، دیده، تند روی،  
خنده، آموزش، پرورش، پویه، دلجویی، خیرخواهی، کنش، دمیدن، لغزیدن، گریه،  
گوینده، روا، رفته، شبندی، شنونده، دانا، زیبا، خواندنی، کشته، گرفته، گرفتار،  
خواستار، آموزگار، آمرزگار، پروردگار، گیرنده، دلداده، غم پروردگار، رفتشگر،  
شتابان، لرزان، بینا، لنگ لنگان، حوانا، دستگیر، برآزنده، خرامان، خرامنده،  
آفریدگار، پرسنار، درخشان.

در هر یک از کلمه‌های بالا چه بُن فعلی وجود دارد؟

برخی از اسمها و صفت‌ها از بُن فعل ساخته  
می‌شوند: مانند «گفتار» و «данا»؛ اینگونه  
کلمه‌هارا **اسم مشتق یا صفت مشتق** می‌نامند.  
برخی از اسمها و صفت‌ها از بُن فعل گرفته  
نشده‌اندو در ساختمان آنها بُن فعلی دیده نمی‌شود؛  
مانند «خداؤند» و «لانه»؛ اینگونه کلمه‌ها را  
**اسم جامد یا صفت جامد** می‌نامند.

### بیاموزیم

### تمرین

۱- از میان کلمه‌های زیر، جامد و مشتق را جدا کنید و درباره کلمه‌های مشتق بنویسید از بُن چه فعلی ساخته شده‌اند:

قلم ، جامه ، تمیز ، زیبا ، گرینله ، دست ، هستار ، پست ، کوچک ، بزرگ ، دانا ،  
توانا ، پسر ، رانته ، ماشین ، خفته ، رفته ، دانشه ، داشت ، علم ، شکیا ، بریبار ،  
صبر ، پیشه ، رینه ، ناله ، عاله ، دیده ، کبنه ، بیشن ، اتفاق ، اجاق ، نابه ،  
آتش ، نویسته ، نامه ، داستان ، رسا ، گربا ، تنها ، پویا ، زاله ، خیره ، چیره ، خواسته ،  
رفته ، نفته ، بزه ، بزنده ، بزنده ، هوش ، کوشش ، نایش ، شورش ، آشتر ، خواستار ،  
جویبار ، جویا ، خوار ، گریان ، کردار ، دیدار ، مردار ، افسار ، افسانه ، جانانه ، نوشtar ،

نوشته ، سرشه ، پشته ، کامپاب ، تیزبین ، تندرو ، درسخوان ، دستبخت ، خوابآلوده .  
 ۲- در نوشته زیر، زیر عنده‌ای از اسمها و صفت‌ها خط کشیده شده، از میان این اسمها و صفت‌ها، هر یک از اسمهای جامد، اسمهای مشتق، صفت‌های جامد، صفت‌های مشتق را جداگانه بنویسید و بگویید اسمها و صفت‌های مشتق از بن چه فعلی ساخته شده‌اند؟ بن ماضی یا بن مضارع؟

**مثال: خواستار، صفت مشتق از خواست، بن ماضی خواست.**

فرد باید از دل و جان خواستار رفاه و آسایش همه افراد جامعه باشد، زیرا آسایش و رفاه خود او هم در آن است که آسایش و خوشبختی همچنانی به دست آید. کمی که نهاد خواستار آسایش شخص خود یا وابستگان خود می‌باشد، خودپرست و خودجواهی است که هرگز نمی‌تواند برای خودش هم خوب باشد. فیض تقوایی وجود ندارد که هدف با موضوع آن، نهاد خوشبختی و آسایش یک فرد باشد؛ نوستی، بکھواهی، احترام و محبت مقابل است که آسایش و خوشبختی می‌آورد و آن را درام و بقا می‌بخشد. راه روش زنده‌گی آن است که با جهان نوست باشیم و دیگران را از محبت و توانایی خوبیش نا می‌توانیم بهره‌ور سازیم.



همین‌که میانی اخلاقی را از دست بدهیم، دیگر، شخصی اخلاقی نخواهیم بود. منظی نمی‌تواند وجود داشته باشد که اخلاق را زیر با یگذاردن، مثلاً شخص نمی‌تواند دور از حقیقت و انساں، و در عین حال باتقوی باشد و ادعا کند که خدا همراه است.

یک قطره آب در اقیانوس، طبعاً در تمام عظمت آن سهیم است هر چند خود بدان توجهی نداشته باشد، اما همین‌که وجودش از اقیانوس جدا شود و مستقل گردد، خنک خواهد شد؛ بدین قرار سخنی گزرا الله نیست که می‌گوییم زنده‌گی دریایی خوشناد و خرسناز است... (از سخنان مهاتما گاندی رهبر هند)

## ج د و ل ک ل م ا ت م ا ت ق ا ط ع

### الف

- ۱- هنر ادب «نها»، - جمع عربی که صورت مفرد کلمه در آن می‌شکند [در کتاب عربی خوانده‌اید]. -  
 یکی از شناوهای جمع عربی، ۲- نامی و مشهور. - پایتختش پاریس است. ۳- نفس و لحظه. - کوچکترین عدد فرد. ۴- محلی که ورزشکاران یا پیشاپنگان برای تعریف با تغیریغ گرد آیند. - دوم شخص مفرد امر از «رفتن». - رتبه و پایه. ۵- بن مضارع «ساختن». ۶- جزئی در آخر کلمه مرکب که معنی مستقل ندارد. - ماه. ۷- ضمیر شخصی، اول شخص مفرد. - محل و مکان. - فرمول آدراخی علمون به شکل (۱) خوانده‌اید. - اگر دل داشته باشد «عادل» می‌شود. ۸- فقط بر یکی دلالت می‌کند. - کلمه‌ای که از بن فعل گرفته شده باشد. ۹- نشان و جای پا. - اگر به «رفته» بیفزاییم ماضی نقلی دوم شخص مفرد می‌شود. - متضاد «خنک». ۱۰- «دبیل»، ۱۱- عداوت و دشمنی. - اول شخص مفرد ماضی ساده «ساختن». - بن ماضی «دیدن». ۱۵- اول شخص مفرد ماضی ساده «بودن». - نام یکی از حروف الفبا. - لیاسی که از حلقه‌های آهن می‌ساختند و در جنگ می‌پوشیدند. ۱۱- لک لک از نکوار آد به دست می‌آید. - طرف و جهت. ۱۲- برگزیدن. - بالای چشم را بروقرار دارد. ۱۳- متضاد «بلی». - صفتی که از بن فعل گرفته نشده باشد. - نام رویدی در روسیه.

۱- بن مشارع «تینیدن».- این که از دو با چند جزء ترکیب شده باشد.- یکی از انشانه های جمع فارسی. ۲- کامیاب و بهره سنج.- متضاد «فرزانه».- ۳- نام رودخانه ای که سد دز را بر آن بسته اند.- اگر به بن ماضی فعلی اضافه کنید، ساخت سوم شخص جمع ماضی ساده آن فعل به نسبت آید. ۴- سحر و افسون،- متراծ «جور».- خلاصه شده. ۵- زبور عسل با آن لاثه می سازد.- یا بفتح فرانسه.- نام یکی از حروف الفای فارسی. ۶- مکرر آن، صدای یکی از حیوانات اهلی است.- کافی،- برای اشاره به دور به کار می روید.- عربها پیش از اسلام آن را می پرستیدند. ۷- مخلف بیرون،- آنچه که برای خودن حیوانات علف می زیند.- ۸- صابون و نست و اتاق هرسه دارند.- یکی از انشانه های جمع عربی،- واحد وزن است.- با آن را می رویم. ۹- بوشیده و محترمانه.- اول شخص مفرد ماضی ساده «داشتن».- متراծ نقره. ۱۰- متضاد «روان و رایج».- مخلف بدتر. سوم شخص مفرد مشارع ساده «جونیدن». ۱۱- اگر «اص» داشت می توانست برقصد،- بن مشارع «دویدن»، ۱۲- اسم سلد نیست.- جزئی از کلمه مرگب که معنی مستقل ندارد. ۱۳- قمرونک،- متراծ ترسیدن.- یکی از انشانه های جمع عربی.

A 10x10 grid where certain cells are shaded red. The red cells form a central 4x4 square and four additional cells at the corners of the grid, creating a cross-like shape. The grid is defined by thick black lines separating the 100 individual squares.

## متصادر، اسم متصادر



بچه ها می دوند.

بچه ها چه کار می کنند؟

چه عملی از بچه ها سر می زند؟

- عمل «**دویدن**».

علی زمین راشخم زد.

علی چه کار کرد؟

چه عملی از علی سر زد؟

- عمل «**شخمزدن**».

ناهید می نویسد.

ناهید چه کار می کند؟

چه عملی از ناهید سر می زند؟

- عمل «**نوشتن**».

«دویدن»، «شخمزدن» او «نوشتن»

چه کلمه ای است؟ آیا این کلمه ها فعلند؟



«دویدن» اگر فعل بود برعکی از سه زمان (گذشته، حال و آینده) دلالت

می کرد. بر عکس از سه شخص (اول شخص، دوم شخص و سوم شخص) دلالت  
می کرد، مفرد یا جمع بود.

ولی بر هیچیک از زمانها و شخصها و نیز بر مفرد و جمع بودن دلالت

نمی کند؛ پس فعل نیست همچنان «شخمزدن» و «نوشتن» نیز فعل نیست.

دویدن، شخمزدن، نوشتن و کلمه هایی نظیر آنها را  **مصدر** می گویند. مصدر

اسمی است که مانند **بن** فعل، معنی اصلی فعل را در بر دارد.

اگر به بُن ماضی فعلی **ن** بیفزاییم مصدر آن فعل به دست می‌آید:

دویدن = دوید + ن

زدن = زد + ن

نوشتن = نوشت + ن

علاوه بر مصدر، اسمهای دیگری نیز هست که بر معنی مصدر [یعنی بر مفهوم اصلی فعل] دلالت می‌کند؛ دقّت کنید:

روش، معنی رفتن را در برابر دارد. پذیره، معنی پذیرفتن را در برابر دارد.

کوشش، معنی کوشیدن را در برابر دارد. ناله، معنی نالیدن را در برابر دارد.

دانش، معنی دانستن را در برابر دارد. خنده، معنی خنديیدن را در برابر دارد.

اینگونه اسمها را **اسم مصدر** می‌نامند. این اسم مصدرها چگونه ساخته می‌شوند؟ در جدول زیر دقّت کنید و پاسخ این پرسش را بدھید:

بن مضارع + <b>ه</b> = اسم مصدر	بن مضارع + <b>ش</b> = اسم مصدر
پذیره + <b>ه</b> = پذیره	روش + <b>ش</b> = روش
ناله + <b>ه</b> = ناله	کوشش + <b>ش</b> = کوشش
خنده + <b>ه</b> = خنده	دانش + <b>ش</b> = دانش

● نوعی اسم مصدر از اسم یا صفت با افزودن **ی** درست می‌شود:

دوست + **ی** = دوستی «دوستی» معنی «دوست بودن» را در برابر دارد.

جوانمرد + **ی** = جوانمردی «جوانمردی» معنی «جوانمرد بودن» را در برابر دارد.

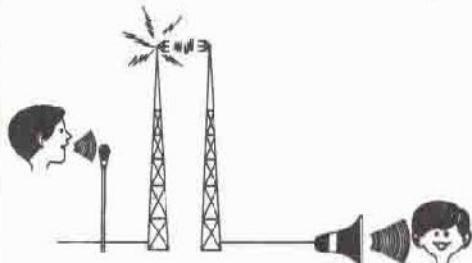
خوب + **ی** = خوبی «خوبی» معنی «خوب بودن» را در برابر دارد.

پیروز + **ی** = پیروزی «پیروزی» معنی «پیروز بودن» را در برابر دارد.

## تمرین

- ۱- از میان کلمه‌های زیر، مصدرهای را جدا کنید:  
آفریدن ، دیدن ، شنیدن ، گردن ، لادن ، فن ، انگیختن ، ریشه‌کن ، هسکن ، خاستن ،  
جشن ، نواستن ، روشن ، بیزن ، روزن ، دانستن ، خواستن ، آموختن ، پذیرفتن ، سوسن ،  
دانن ، آشتن ، آمیختن ، دشمن ، تهمتن ، سوزن ، پیمودن ، پرداختن ، خوبیشتن ، نخجیرزن ،  
دانش ، خونه ، گزیدن ، فیل‌افکن .
- ۲- به آخر کلمه‌های زیر «-ش» اضافه کنید و اسم مصدر بازید و هر یک از آنها را در جمله‌ای به  
کار ببرید: آموز ، بُر ، پلیر ، خواه ، بین ، شمار ، گزین ، نگر ، نواز ، نگار .
- ۳- به آخر بن مشارع مصدرهای زیر «-ش» اضافه کنید و اسم مصدر بازید: آراستن ، آزمودن ،  
آسودن ، افزودن ، آنودن ، پیمودن ، بروزدن .
- ۴- به آخر بن مشارع مصدرهای زیر «ه» اضافه کنید و اسم مصدر بازید: گریستن ، آمیختن ،  
نالیدن ، انلیشیدن .
- ۵- به آخر کلمه‌های زیر «ی» بیفزایید و اسم مصدر بازید و هر یک از آنها را در جمله‌ای به کار  
بربرید: نیک ، نیک آندیش ، بیزار ، بیمار ، کودک ، زنده ، بیهوده .  
(از معلمثان خواهش کنید درباره تمرینهای ۲، ۳، ۴، ۵ شمارا راهنمایی کند)
- ۶- در نوشته زیر، مصدرهای و اسم مصدرهای اما شخص کنید:  
من کودکی کنجکاو و فعال بودم. کتاب‌می‌خواندم. شعرهای کودکانه‌می‌سرودم و به نقاشی عشق‌می‌ورزیدم.  
شبها که همه می‌خوابیمند، من بیدارمی‌ماندم و در آندیشه‌های دور و ترازی فرومی‌رفتم؛ به سخنها که در  
زندگی می‌کشیدم، به فقر و بدیختی که مردم گرفتار بودند، می‌اندیشیم و با افکار کودکانه خود، راههای  
نازه‌ای برای درس خوانند و بهتر زیستن و برای سامان بخشدید به زندگی تبریزانه می‌جستم.  
من که آتش می‌بینم دوستی و نوپروری در دلم شعله‌ور بود، بهترین راه خدمت به مردم را در معلمی دیدم  
و با عنقی سوزان به تربیت نویارگان کمر بستم؛ برای اینکه کودکان پیش از رفتن به مدرسه در کوچه‌ها  
سرگردان نمانند نخستین کودکستان ایران را در تبریز تأسیس کردم و آن را باعجهه اطفال نایبلم .  
بعد به باری کودکان کر و لال شناختم و آنان را که از خوانند و نوشتن و پرورش استعداد محروم بودند  
و در نتیجه در بزرگی غالباً به بیکارگی و گذایی می‌افتادند در باعجهه اطفال پذیرفتم و با عالله و کوشش به  
نگهداری و آموزش و پرورشان پرداختم و همه را خوانند و نوشتن و حرفزدن آموختم .  
روزی که سه کودک کر و لال برای نخستین بار در تبریز امتحان می‌دادند، حیاط و بام مدرسه لبریز از  
مردمی بود که به نمایشی خوانند و نوشتن و حرفزدن این کودکان آمده بودند؛ زیرا برای آنان باور کردنی  
نیود که کودکان کر و لال هم بتوانند بخوانند و بنویسند و حرف بزنند .  
از شرح حال باعجهه بان

## صفت فاعلی



برنامه رادیو از ایستگاه **فرستنده** پخش می شود  
و مابه وسیله دستگاه **گیرنده** آن را می شنویم.  
دانش آموز **کوشایی** در امتحان موفق می شود.  
در بهار جویها پر از آب **روان** است.

در جمله های بالا تر کیبهای «ایستگاه فرستنده»، «دستگاه گیرنده»،  
«دانش آموز کوشایی» و «آب روان» موصوف و صفتند یا مضاف و مضاف الیه؟  
صفت در ترکیبهای بالا کدام است؟ این صفتها مشتق است یا جامد؟  
فرستنده با چه فعلی هم خانواده است؟ بن فعل در فرستنده کدام است؟ از میان  
کلمه های زیر چه کلمه هایی نظیر فرستنده هستند:  
گیرنده، دونده، خواهان، توانا، رونده، دارنده، بیننده، بینا، پرنده،  
خبران، تابان، تابنده.

● **فرستنده** و صفت های مانند آن از بن مضارع فعل به اضافه «- نده» ساخته شده اند:

فرستنده = فرست [بن مضارع فرستادن] + - نده.

گیرنده = گیر [بن مضارع گرفتن] + - نده.

دونده = دو [بن مضارع دویدن] + - نده.

رونده = رو [بن مضارع رفتن] + - نده.

دارنده = دار [بن مضارع داشتن] + - نده.

بیننده = بین [بن مضارع دیدن] + - نده.

پرنده = پر [بن مضارع پریدن] + - نده.

تابنده = تاب [بن مضارع تابیدن] + - نده.

این صفت ها را **صفت فاعلی** می گویند، زیرا برگشته کار دلالت می کنند:

فرستنده، یعنی آن که عمل فرستادن را انجام می‌دهد، یا آن که می‌فرستد.  
 گیرنده، یعنی آن که عمل گرفتن را انجام می‌دهد، یا آن که می‌گیرد.  
 دونده، یعنی چه؟ رونده، دارنده، بیننده، پرنده و تابنده یعنی چه؟  
 این قبیل صفت‌های فاعلی به هنگام ترکیب با کلمه‌های دیگر کوتاهتر  
 می‌شوند و «ـ نده» را از دست می‌دهند:

درس + خواننده ← درسخوان

تند + رونده ← تندرو

سخن + گوینده ← سخنگو

گاهی «ـ نده» حذف نمی‌شود:

رشوت دهنده و رشوت گیرنده هر دو گناهکارند.

صفت‌های فاعلی، انواع دیگری نیز دارد که برخی از آنها از بن فعل ساخته می‌شود و برخی دیگر از اسم و پسوند درست می‌شود؛ به عبارت دیگر برخی مشتق و برخی جامدند.

در اینجا سه دسته دیگر صفت فاعلی مشتق را می‌آوریم، بن فعل را در آنها پیدا کنید و بگویید چگونه ساخته شده‌اند:

الف - روان خندان خواهان دوان



بن مضارع هر یک از این فعلها کدام است؟ این صفت‌ها با افزودن چه پسوندی

به بن مضارع، درست شده است؟

ب - کوشش جویا بینا نوانا



بن مضارع هر یک از این فعلها کدام است؟ این صفتها با افزودن چه پسوندی به بن مضارع، درست شده است؟



آیا هر چهار صفت بالا از بن مضارع ساخته شده است؟ اگر همه آنها از بن مضارع نیست، کدام از بن مضارع و کدام از بن ماضی است؟ در هر یک از صفات بالا بن ماضی یا بن مضارع کدام است؟

این صفتها با افزودن چه پسوندی به بن ماضی یا بن مضارع درست شده است؟ با اندکی دقیق معلوم می شود که ساختمان سه دسته صفت‌های فاعلی بالا به شرح زیر است:

الف - بن مضارع فعل + ان  $\rightarrow$  [بن مضارع رفتن] + ان = روان

ب - بن مضارع فعل + ا  $\rightarrow$  کوش [بن مضارع کوشیدن] + ا = کوش

ج - خود دو گونه است:

۱ - بن مضارع فعل + گار  $\rightarrow$  آموز [بن مضارع آموختن] + گار = آموزگار

۲ - بن ماضی فعل + گار  $\rightarrow$  پرورد [بن ماضی پروردن] + گار = پروردگار

برخی از صفت‌ها معنی فاعلی دارند، یعنی  
برکننده کار دلالت می کنند؛ این‌گونه صفت‌ها  
را صفت فاعلی می نامند.

بیاموزیم

بیشتر صفات فاعلی مشتق‌شده اند، یعنی از بن  
مضارع یا بن ماضی فعل با افزودن پسوندی درست  
می شوند.

- ۱- صفات فاعلی زیر را بخوانید و بن فعل و پسوند تشکیل دهنده آنها را مشخص کنید:  
شکولا ، تریان ، گران ، پائنه ، خیزنده ، تابان ، بوبا ، آفربنده ، آموزنده ،  
بران ، چرنده ، کردگار ، جنله ، خندان ، خواستگار ، خروشان ، دانا ، شوا ، ناینده .
  - ۲- از پنهای ماضی و مضارع زیر با افزودن پسوند مناسب، صفت فاعلی بازیابید:  
خوان ، رم ، بین ، چب ، پرست ، درش ، آی ، پای ، گیر ، کوب ، درخش ،  
فروز ، خواه ، پر ، در ، بخش ، خند ، خیز ، افت ، گریز ، زیب ، دار .  
مثال: خوان + نده = خواننده - بین + آ - بینا - درخش + آن = درخشنان.
  - ۳- حمله‌ها و اشعار زیر را بخوانید و صفات فاعلی را که در آنها به کار رفته با ذکر بن فعل و پسوند تشکیل دهنده هر یک مشخص کنید:  
عالقت جوینده باینده بود .  
نویسته نامه را پیش خواند .
- آموزگار اگر چه خداوندگار نیست  
لب خندان ز تنو و دینه گریان از ما .
- سخن چسون برایش شود با خرد  
توان بود هر که دانا بود .

- ۴- نوشته زیر را بخوانید و در صفات فاعلی که زیر آنها خط کشیده شده، بخش اصلی و پسوند را مشخص کنید و نیز اگر صفت فاعلی مرکبی به کار رفته که نشانه فاعلی «- نده » از آخر آن حذف شده است آن را نیز معین نمایید:

بیهقی نویسنده توانای تاریخ مسعودی که امروزه بیشتر به تاریخ بیهقی معروف است در قرن پنجم هجری زندگی می‌کرد. وی در بیهق (سیزار) به دنبی آمد و در نیشابور تحصیل کرد. سپس برای کار به عنوان دیپلمات دیوان رسالت (نامه‌نگاری) سلطان محمد غزنوی شد. استاد او خواجه ابوالنصر مشکان رئیس دیوان و مردمی نیک اندیش و غیرخواه بود. رابطه حمیمانه شاگردی و استادی آن دو به بیهقی اجازه داد که از اسرار مهم دولتی آگاه شود و بعداً از آنها در تاریخ متهم و ارزنده خود استفاده کند. به علاوه شغل بیهقی، سب می‌شد که او همواره در جریان کارهای مملکت و تمثیل آن باشد و رویدادها را با قلم سحرآفرین و تحسین انگیز خود به طرزی زیبا و رسا و دلایل به رشته تحریر درآورد.

بیهقی پس از مرگ سلطان محمود در دربار سلطان مسعود و دیگر پادشاهان غزنی بود و به مقام ریاست دیوان رسالت نیز رسید. اما بعد به علت بدگویی بدخواهان و مخالفان حبله گر و کچاندیش از کار برکنار و زندانی شد. پس از رهایی از زندان از کارهای دولتی کناره گرفت و تازم ان مرگ سرگرم نوشن تاریخ خود بود.

ج	د	و	ل	ل	م	ا	ت	م	ا	ط	ع
---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---

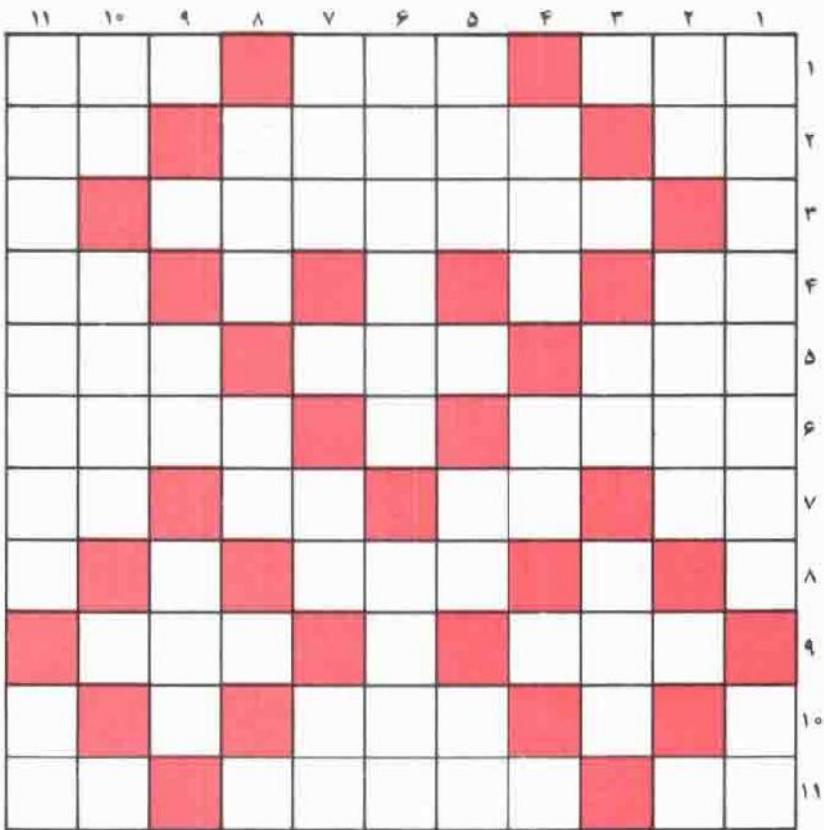
افقی

- ۱- هموار، - زیبا نیست. - حالت و چیزی که این اسم را بیان می‌کند. ۲- جمع آن «فنون» است. - با

«امانت» متنضاد است. - چهار. ۳- طیور. ۴- آزوارة. - متنضاد «راست و درست». ۵- یکم. - در قدیم برای آگاهی عموم می‌زدند. - نصف. ۶- گیاهی که سخت به درختان می‌بیند. - پرچم. ۷- اگر تکرار کنید نام پرنده‌ای است. - زندگی همه بسته بلوست. - بن مغارب «رفتن». ۸- شهروی که مقبره «شاه عبدالعظیم» در آن است. ۹- سفید و زرد و سرخ از انواع آن است. ۱۰- نوح کشی خود را از چوب بن درخت ساخت. - رایج‌ترین پسوند صفت فاعلی. ۱۱- دوام و پایندگی. ۱۲- متراوف «تازه». - صفت، چگونگی و حالت آن را بیان می‌کند. - بن مغارب «بردن».

#### غمودی

۱- صفتی که بر انجام دهنده کار دلالت دارد. - معنی اصلی فعل را ذوب‌دارد و در ساختهای مختلف ثابت است. ۲- یکی از پسوندهای صفت فاعلی. - قصر. ۳- در جای خود محکم نیست و می‌جنبد. - یکی از پسوندهای صفت فاعلی. ۴- شاد و خندان. - یکی از نشانه‌های جمع فارسی. ۵- بر بست اسب می‌گذارند. - بن مغارب «بریدن». - گلها بهترین آن را دارند. ۶- کامیاب و بی‌روز. - کامل نیست. ۷- متنضاد «فراغ». - خون در آن جریان دارد. - ضمیر شخصی، سوم شخص مفرد. ۸- تیره و تاریک. - بن مغارب «دویدن». ۹- متنضاد «ماده». - متراوف «داد». ۱۰- اگر موش داشت باز هم «فراموش» نمی‌شد. - مکالات و جزای بد. ۱۱- ویرانه‌های آن در شمال شرقی شیواز واقع است. - بن مغارب «جهیدن».



## صفت مفعولی



زرافه با گردن افراشته بلندترین جانوران است.

من از بازار لباس دوخته خریدم.

مهرداد میوه‌های چیزه را در سبد ریخت.

رضادرسهای خوانده را نمربن می‌کند.

درسته نتوان شکستن به سر.

در جمله‌های بالا موصوف و صفت کدامند؟

صفتها افراشته، دوخته، آسوده، خوانده و بسته، جامدند یا مشتق؟

هر کدام از این صفتها یا چه فعلی هم خانواده‌اند؟

صفتها بالا از بُن فعل ماضی گرفته شده‌اند. دقّت کنید:

افراشته = افرشت [بن ماضی افراشتن] + ه

دوخته = دوخت [بن ماضی دوختن] + ه

شنبیده = شنید [بن ماضی شنیدن] + ه

خوانده = خواند [بن ماضی خواندن] + ه

بسته = بست [بن ماضی بستن] + ه

این صفتها را **صفت مفعولی** می‌گویند، زیرا کار بر آنها واقع می‌شود:

افراشته، یعنی آنچه عمل افراشتن بر آن واقع شده است.

دوخته، یعنی آنچه عمل دوختن بر آن واقع شده است.

چیزه، یعنی آن که عمل چیزد بر آن واقع شده است.

خوانده، یعنی آن که با آنچه عمل خواندن بر آن واقع شده است.

بسته، یعنی آنچه عمل بتن بر آن واقع شده است.

از این قبیل است صفاتی چون: شکسته، گفته، نوشته، رفته، ساخته، شنیده،

آزده.

برخی از صفت‌ها از بُن ماضی فعلی به اضافه «ه» ساخته می‌شوند. این صفت‌ها اغلب معنی مفعولی دارند؛ به همین جهت آنها را **صرف مفعولی** می‌نامند.

### بیاموزیم

گاهی به آخر صفت مفعولی «شده» می‌افزایند:

خریده شده، نوشته شده، چیده شده، خوانده شده.

شده «خود صفت مفعولی از «شدن» است.

به اوّل برخی از صفت‌های مفعولی کلمه‌ای می‌افزایند و صفت مفعولی مرکب می‌سازند:

سفر کرده، دلداده، غمیده، ...

در صفت‌های مفعولی مرکب گاهی «ه» می‌افتد: درست، خداداد، خوابد، آلد.

صفت‌های مرکب اخیر در واقع از ترکیب کلمه به اضافه بُن ماضی ساخته شده‌اند.

### تحریر

- صفت‌های مفعولی زیر از جه لعله‌ای هستند؛ مصدر و بن مضارع آن فعلها را بتوسید: زده، خورده، نوشیده، آشامیده، گشوده، خوانده، بردۀ، آورده، گرفته، برداشته، برگزیده، رهاکرده، انداخته، انباشته، اندوخته، سوخته، آموخته، افروخته، گذاخته، باخته، ساخته، ریخته، بیخته، انگیخته، گسیخته، أمرزیده، طلبیده، ستعبدیده، کاشته، انگاشته، نگاشته.
- این اشعار و جمله‌ها را بخوانید و صفات مفعولی را که در آنها به کار رفته است مشخص کنید.

باید سخن سنجیده و آندیشیده گفت.  
 روغی ریخته جمع نمی شود.  
 انصاف و دادگری از صفات شایسته و پسندیده می باشد.  
 از کمان شکته دون نرسند.  
 گلشت زمان خانها را پخته می سازد.  
 انسان باید به صفات نیک آرامته و از صفات زشت پیرامته باشد.  
 دیگر جهانبدیه را پیش خواند سخن هر چه بایست با او برآnde.  
 راه پیموده را درست شناس.  
 دزد بازار آشفته می خواهد.  
 دست شکته و بال گرد است.  
 هیچ مطلبی را ندانسته و نفهمیده باز منگوی.  
 زر آلوده کم عیار بود زر پالوده پایدار بود.  
 ۳ - در جدول زیر، خانه های خالی را با کلمه های مناسب پر کنید:

فعل مضارع ساده اول شخص مفرد	بن مضارع	بن ماضی	صفت فاعلی ننده	صفت فاعلی - ۱	صفت مفعولی	فعل مستقبل سوم شخص جمع
بینم	بین	دید	بینده	بینا	دبده	خواهند دید
				گویا		خواهند گفت
		رفت				رفته
شون						خواهند شنید
		ساعت				
		مُرده		میرا		
گماون						خواهند گذاشت
گبرم			گرفت			
باب						خواهند یافت

از معلم خود پرسیده: چرا بعضی از خانه ها سیاه است؟

## صفت نسبی



عمر خیام نیشابوری شاعر و دانشمند بود.  
رضا مسعودی لباس پشم پوشیده است.  
من کتابهای تاریخی و داستانهای  
bastani را دوست دارم.

در جمله‌های بالا چه صفت‌هایی  
به کار رفته است؟

صفتهاي بالا جامدند يا مشتق؟

صفتهاي بالاساده‌اند يا مرکب؟

صفتهاي بالاز چه اجزایی ساخته شده‌اند؟

نیشابوری، مسعودی، پشمی، تاریخی و باستانی صفت‌هایی هستند که با افزودن پسوند «گ» به آخر کلمه درست شده‌اند؛ این صفت‌ها را **صفت نسبی** می‌نامند زیرا همه آنها نسبت به جایی یا کسی یا چیزی را می‌رسانند: نیشابوری، نسبت به شهر «نیشابور» را می‌رساند.

مسعودی، نسبت به «مسعود» را می‌رساند. (مسعودی نام خانوادگی رضا است و احتمالاً نام بکی از اجدادش مسعود بوده است).

پشمی، نسبت به «پشم» را می‌رساند و جنس لباس را بیان می‌کند.

تاریخی، نسبت به «تاریخ» را می‌رساند و موضوع کتابهای را بیان می‌دارد.

bastani، نسبت به «bastan» یعنی زمانهای دور را می‌رساند و موضوع داستانها را بیان می‌دارد.

صفت نسبی گونه‌های دیگر نیز دارد؛ دقّت کنید، صفت‌هایی که در جمله‌های

زیر به کار رفته، همه. صفت نسبی است:

جشن **مهر گان** در روزگاران قدیم در مهرماه هرسال برگزار می شده است.

مهرداد حرفهای **نمکین** می زند.

ملتهای ایران و هند پیوند **دیرینه** دارند.

ما از راه **کناره** از تهران به مشهد رفتیم.

صفتهاي مهرگان، نمکين، ديرينه و کناره از چه اجزايی ساخته شده‌اند و  
چه نسبتی را می‌رسانند؟

مهرگان [= مهر + **گان**]، نسبت به «مهر» را می‌رساند.

نمکين [= نمک + **ین**]، نسبت به «نمک» را می‌رساند.

ديرينه [= دير + **ینه**]، نسبت به «دير» را می‌رساند.

کناره [= کنار + **ه**]، نسبت به «کنار» را می‌رساند.

برخی از صفتها، نسبت به کسی یا چیزی  
با جایی یا حیوانی را می‌رسانند. اینگونه صفتها  
را **صفت نسبی** می‌گویند. صفتهاي نسبی با  
افزودن پسوندهایی به آخر کلمه درست می‌شوند.

بیاموزیم

● برخی از صفتهاي نسبی، امروزه مفهوم صفت بودن خود را از دست داده‌اند  
و معمولاً در مفهوم اسمی به کار می‌روند؛ از آن جمله است:  
بخاری، پوستین.

تعوین

۱- برای هر یک از صفات نسبی زیر، موصوف مناسی پیدا کنید و در جمله‌ای به کار ببرید:  
آسمانی، زیورآمبینی، میمن، بلورین، پشمینه، آبی، خشکی، دوماهه، سرروزه، سیمین،

مشکی ، نارنجی ، علی ، کرکی ، پشمین ، فکری ، جسمی ، روحی ، عملی ، رسمی ، پیشین .

۲- مشخص کید هر یک از صفت‌های نسبی زیر از چه بسوند و چه اسم با صفتی ترکیب بافته است: شیرازی ، زرینه ، زوین ، پیشین ، مقصودی ، ابریشمی ، غلی ، یکسانله ، سه‌ماهه ، تبریزی ، بلورین ، پشمین ، حیوانی ، نباتی ، وغیری ، رایگان (راهگان) ، بازگان (بازارگان) ، اهوازی ، علمی ، ادبی ، پیشین ، سینمی ، بولادین ، آهنین ، فلزی ، چوبی ، کتابی ، لیزیکی .

۳- از اسمهای زیر با افزودن پسوند مناسب صفت نسبی بسازید: دامغان ، پای ، مس ، آهن ، فیروزه ، عباس ، مد ، چگل ، نارنج ، شهر ، گبه ، دروغ ، راست ، نوروز ، گرو .

۴- از میان صفات زیر صفت‌های نسبی را مشخص کید: بیشتر ، دانا ، تهرانی ، بربن ، زیرین ، سبزینه ، گبه ، رونده ، بزرگترین ، کوهی ، تابان ، خوانا ، گیرنده ، رفته ، شبده ، علی‌آبادی ، چمنی ، ارغوانی ، ستمکار ، دادگر ، داستانی .

۵- نوشتہ زیر را بخوانید و صفات نسبی را که در آن به کار رفته با ذکر نوع پسوند مشخص کید: بیشتر ناحیه‌های شمالی و شمال غربی ایران از نقاط کوهستانی تشکیل شده است. در دامنه‌ها و کوهپایه‌های ناحیه کوهستانی، چنگل و به خصوص چمنزارهای پهناور دبده می‌شود. نوع درختان در این ناحیه با نوع درختان و ترجیح‌های صحرایی فرق زیادی دارد. نوع درختان چنگلی زیر در هندجا یکسان نیست:

در قسمت کوهستانی شمال غربی، شمال و شمال شرقی، چنگل‌هایی از سرمه‌کوهی (آرس) وجود دارد. این درختها در دامنه‌ها و کوهپایه‌های آهکی می‌رویند. ناحیه معتدل کوهستانی ایران از نظر جانوران وحشی و اهلی غنی نرین ناحیه ایران است.

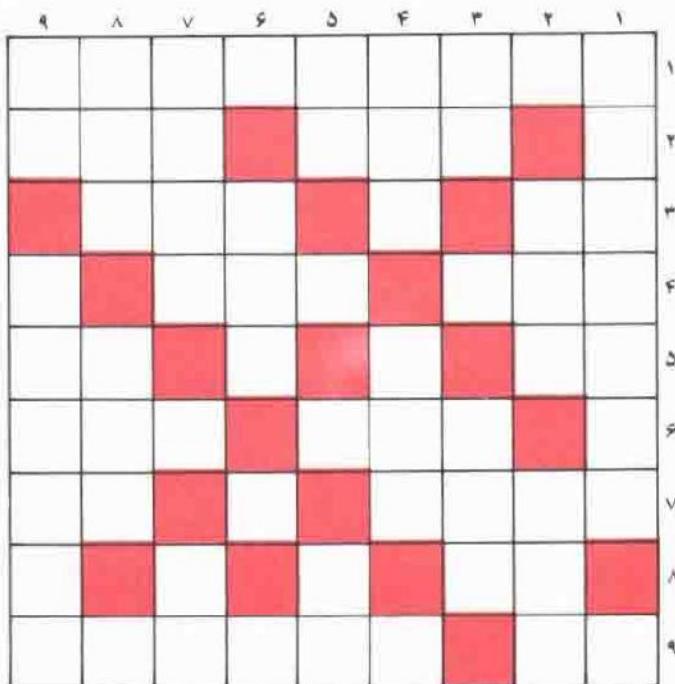
## ج د و ل ک ل م ا ت م ا ت ق ا ط ع

### افقی

- ۱- صفت مشتقی که از بن ماضی فعل به اضافه «ه» درست می‌شود. ۲- اندیشه. - بن مصارع «راندن».
- ۳- ... نوانی دلی به دست آور. - جهد. ۴- «نظم» نیست. - روز جشن و شادی. ۵- در بالای یکین قرار دارد. - بن مصارع «گفتن». ۶- نام فلمه‌ای است در فارس. - بن مصارع «دانستن». ۷- سخن لغو و بیهوده. - معمولترین پسوند صفت نسبی. - «مرد» را «نامرد» می‌کند. ۸- بن مصارع «بردن». ۹- پسوند در «دانشور» و «کینه‌دور». - جزء ثابت و تغییر نکننده فعل در ساختهای ماضی.

### غمودی

- ۱- صفتی که سنت به کسی یا حایی یا جزئی یا حواله‌ی را می‌رساند. ۲- شان و علامت باقی‌مانده‌ی هر چیز. - برف و باران از آن می‌باشد. ۳- حرارت و تحریر. - منصاذ «بردیک». ۴- جبله و بیرینگ. - یکی از پسوندهای صفت نیست. ۵- شکوه و خلال. - یکی از پسوندهای صفت فاعلی. ۶- فعل امر، دوام شخص مفرد از «آهمن» است. آخوند حرف الفباء. ۷- واردشید. - ضمیر شخصی، اول شخص جمع. ۸- نام یکی از حروف الفباء. - یکی از پسوندهای سنت. ۹- یکی دیگر از پسوندهای سنت. - مسوب به بیان.



## حروف (بیاد آوری) ، حرف ربط

سال گذشته خواندیم:

حروف، کلماتی هستند که غالباً از کلمه‌های دیگر کوئا هستند و معنی مستقلی ندارند، بلکه کار آنها پیوستن جمله‌ها و کلمه‌ها به یکدیگر، یا نسبت دادن کلمه به فعل و نشان دادن مقام و حالت کلمه در جمله است.

به جمله‌های زیر، توجه کنید:

- ۱- ناصر و نادر آمدند.
- ۲- ماهرخ آمد و رفت.
- ۳- تارنج نبری، گنج نبری.
- ۴- به شمیران رفتم که دوستم را بیسم ولی او را ندیدم زیرا به مسافت رفته بود.

در مثال نخستین، چه حرفی به کار رفته است؟

در مثال دوم، چه حرفی به کار رفته است؟

در مثال سوم، چه حرفی به کار رفته است؟

در مثال چهارم، چه حرفهایی به کار رفته است؟

آیا در آنها حرفی هست که کلمه‌ای را به کلمه دیگر ربط و پیوند دهد؟

آیا در آنها حرفی هست که جمله‌ای را به جمله دیگر ربط و پیوند دهد؟

در مثال نخستین، حرف «و» دو کلمه «ناصر» و «نادر» را به هم ربط داده است.

در مثال دوم، حرف «و»، « Maherخ آمد» و «رفت» را به هم ربط داده است.

در مثال سوم، که خود، جمله مرکب است و از دو جمله ساده درست شده

است:

– رنج نبری،  
گنج نبری.

حروف «تا» دو جمله را به هم ربط داده است: تا رنج نبری، گنج نبری.  
عبارت آخر از چهار جمله ساده ساخته شده است:

به شعیران رفتم؛  
دوستم را ببینم،  
او راندیدم،  
به مسافرت رفته بود.

در این عبارت «که» جمله اول و جمله دوم را به هم ربط داده است: به  
شعیران رفتم که دوستم را ببینم.

«ولی» جمله سوم را به جمله اول و دوم ربط داده است: ... دوستم را  
ببینم ولی او راندیدم.  
«زیرا» جمله سوم و چهارم را به هم ربط داده است: ... او را ندیدم زیرا  
به مسافرت رفته بود.

برخی از حرفها دو کلمه یا دو جمله را  
بیاموزیم به هم ربط و پیوند می دهند؛ اینگونه حرفها را  
**حرف ربط** می نامند.

حروف ربط معروف و مهم عبارتند از:

و، که، تا، پس، چون، چو، زیرا، زیرا که، همینکه، چونکه، ولی، اما،  
یا، هم، نه، اچه، اگر، لکن، لیکن، ولیکن، اگر چه، بلکه، چنانکه، چنانچه،  
با اینکه، تا اینکه، هر چند.

۱- هر یک از حروف ربط را در جمله با در جمله‌هایی به کار ببرید.

۲- نوشه زیر را بخوانید و حروف ربطی را که در آن به کار رفته مشخص کنید:

ایران در حدود ۱،۶۴۸،۰۰۵ کیلومترمربع مساحت و پیش از ۳۵ میلیون نفر جمعیت دارد.

هر چند مساحت ایران از مساحت کشورهای پنهانی مانند روسیه و کانادا و چین و انازوتنی کمتر است اما این کشور به نوبه خود از کشورهای تسبیح وسیع جهان است.

ایران در ناحیه جنوب غربی آسیا قرار دارد و در میان کشورهای این ناحیه، هم از نظر وسعت و هم از نظر جمعیت در مقام دوم است؛ از نظر وسعت بعد از کشور عربستان سعودی و از نظر جمعیت بعد از ترکیه.

ایران در فلاتی قرار گرفته که نقاط مختلف آن از حيث ارتفاع با هم فرق دارد. در داخل فلات ایران جاهای وسیع کم ارتفاع و پست وجود دارد چنان‌که در نشسته‌ها دیده‌اید کویر نمک و کویر لوت و سرزمینهای جانبه آنها در ایران و قسمتی از افغانستان و پاکستان که در مجاورت مرزهای ایران قرار دارند، ناحیه کم ارتفاع و پست فلات ایران را تشکیل می‌دهند.

۳- در شعرهای زیر (در سالهای پیش آنها را خوانده‌اید) به جای نقطه‌ها حرف ربط مناسب بگذارید:

بلین بوم ... بر زنده‌یک تن مباد ... ایران نباشد تن من

از آن به ... کشور به دشمن دهیم ... سر به سرت تن به کشن دهیم

کنام پلنگان و شیران شود ... دریچه است ایران ... ویران شود

بنی آدم اعضای یکدیگر ندارند ... در آفریتش ز یک گوهرند

دگر عضوها را نمایند فرار ... عضوی به درد آورد روزگار

نشاید ... نامت نهند آدمی ... تو کز محنت دیگران بیفمی

بگو ... چه داری بیار از خرد ... گوش نیوشنده زو بسر خورد

تو بی‌چشم، شادان جهان نبری ... خرد چشم جان است ... بنگری

از آموختن یک زمان نخواهی ... ز هر دانشی ... سخن بشنوی

بسانی که دانش نباید به بن ... دبدار بیابی به شاخ سخن



## حروف اضافه، حرف نشانه

ایرج در حیاط بازی می‌کند.

مهدی به دبیرستان می‌رود.

برادرم امروز از مسافرت برگشت.

رضا با خودکار می‌نویسد.

در جمله‌های بالا چه حرفهایی به کار رفته است؟

می‌دانیم که کار برخی از حرفها نسبت دادن کلمه‌ای به فعل است. در

جمله‌های بالا حرفها چه کلمه‌هایی را به فعلها نسبت داده‌اند؟

در ، در جمله نخستین، کلمه «حیاط» را به فعل «بازی می‌کند» نسبت می‌دهد.

به ، در جمله دوم، کلمه «دبیرستان» را به فعل «می‌رود» نسبت می‌دهد.

اا ، در جمله سوم، کلمه «مسافرت» را به فعل «برگشت» نسبت می‌دهد.

با ، در جمله چهارم، کلمه «خودکار» را به فعل «می‌نویسد» نسبت می‌دهد.

برخی از حرفها کلمه با ترکیبی را به فعل

**بیاموزیم** نسبت می‌دهند؛ اینگونه حرفها را **حروف اضافه**

می‌نامند؛ اضافه در اینجا به معنی نسبت است.

حروف اضافه معروف و مهم عبارتند از:

از ، به ، در ، ببر ، با ، بهر ، برای ، از برای ، تا ، چون.

● کلمه با ترکیبی که حرف اضافه آن را به فعل نسبت می‌دهد، **من** می‌نامند:

من از خانه تا دبیرستان پیاده آمدم.

در این جمله، از ، خانه را به فعل «آمدم» نسبت می‌دهد و تا ، دبیرستان را .

«خانه» و «دبیرستان» **من** هستند.

\*\*\*

در مبحث مفعول، حرف دیگری را به نام **حرف نشانه** شناختیم؛ اینکه می‌گوییم نوع دیگری از حرفها، حرف نشانه است؛ مانند «را» در جمله زیر:  
من کتاب را خواندم.

● **را** اگر بر پایان زمان یا مکان دلالت کند، حرف اضافه است و اگر دو جمله یا دو فعل را به هم ربط دهد، حرف ربط می‌باشد:  
از صبح **تا** ظهر چهار زنگ درس خواندیم.  
از تهران **تا** مشهد یک روزه رفتم.  
بخوان **تا** بیاد بگیری.

**تا**، در جمله اول، پایان زمان را می‌رساند و در جمله دوم پایان مکان را؛ پس در هر دو جمله حرف اضافه است؛ ولی در جمله سوم، فعل «بخوان» را به «بیاد بگیری» ربط می‌دهد؛ پس، حرف ربط است.  
● **را**، اگر علامت مفعول باشد حرف نشانه است؛ من کتاب را خواندم.

ولی اگر به معنی یکی از حروف اضافه مانند **از** و **به** و **برای** باشد حرف اضافه است:  
حسین را گفتم به خانه ماباید. (یعنی: **به** حسین گفتم...)  
حاتم طائی را پرسیدند... (یعنی: **از** حاتم طائی پرسیدند...)

زیر و بود مرد را راستی... (یعنی **برای** مرد از زیر و راستی بود)  
● **چون**، اگر به معنی مثل و مانند باشد حرف اضافه است؛ ز دیدار پدر **چون** گل شکفتم. (یعنی: مانند گل). ولی اگر به معنی **همینکه** و **وقتی که**؛ **زیرا که**، **به سبب اینکه**، اگر و مانند آنها باشد و دو جمله را به هم ربط دهد حرف ربط است:  
**چون** شب شد به خانه برگشتم. (یعنی: وقتی که، **یا همینکه**...)  
دو هفته است خواهرم را ندیده‌ام، **چون** سرگرم امتحان بودم. (یعنی: **زیرا که**،  
به سبب اینکه).

## تهرین

- ۱- هر یک از حرفهای اضافه زیر را در جمله‌ای به کار ببرید و یا شعری بنویسید که این حروف در آن به کار رفته باشد: برای ، از بهتر ، در ، با ، از برای ، نا ، به .
- ۲- شش جمله بنویسید که در همه آنها هم حرف ربط و هم حرف اضافه به کار رفته باشد.
- مثال: علی **و** احمد **به** دبیرستان رفتند.
- ۳- انواع حرفها را در نوشته زیر مشخص کنید:

دستور نویسنده‌گی را به سالها می‌آموزنند، اما زیاده آن دو حرف است: چشمپاز و بیان ساده. باید نگاه کرد و دید؛ شبد و فهمید؛ آنگاه دیده و فهمیده را آسان گشت و نوشت. یکن دنبار امنی گردد و نوش نمی‌گیرد؛ دیگری از گردنش کوی و بزرگ، یک دنبای گفتنی می‌آورد؛ چه، آن یکن ندیده و نفهمیده گشته و این دیگری برای دیده و فهمیده، نگاه کرده و شبله است.

در خانه یا بیرون به عزم نوشتن در چیزها به دقت بسیگردید و هر چه را به چشمتان می‌آید، بی کم و بیش ننویسید و در بند تلفظ نباشد. وضع اتفاق را چنان شرح بدهد که خواننده بتواند دوباره آن را به همان صورت که شما دیده‌اید پیچند؛ گوش و منظره‌ای از صحرا را آنطور بنویسید که دیگری از نوشته شما آن‌جا و منظره را بباید.

هیبت‌که به دیدن خو گرفتید و یقین کردید که چشمتان ندیده نمی‌گذارد، گوش را به کار و ادارید؛ با توجه بشنوید و به خاطر بسپارید و بی زیاد و کم روی کاغذ بیاورید. (از کتاب اندیشه حجازی، با تلحیخ)

## ج د و ل ک ل م ا ت ق ا ط ع

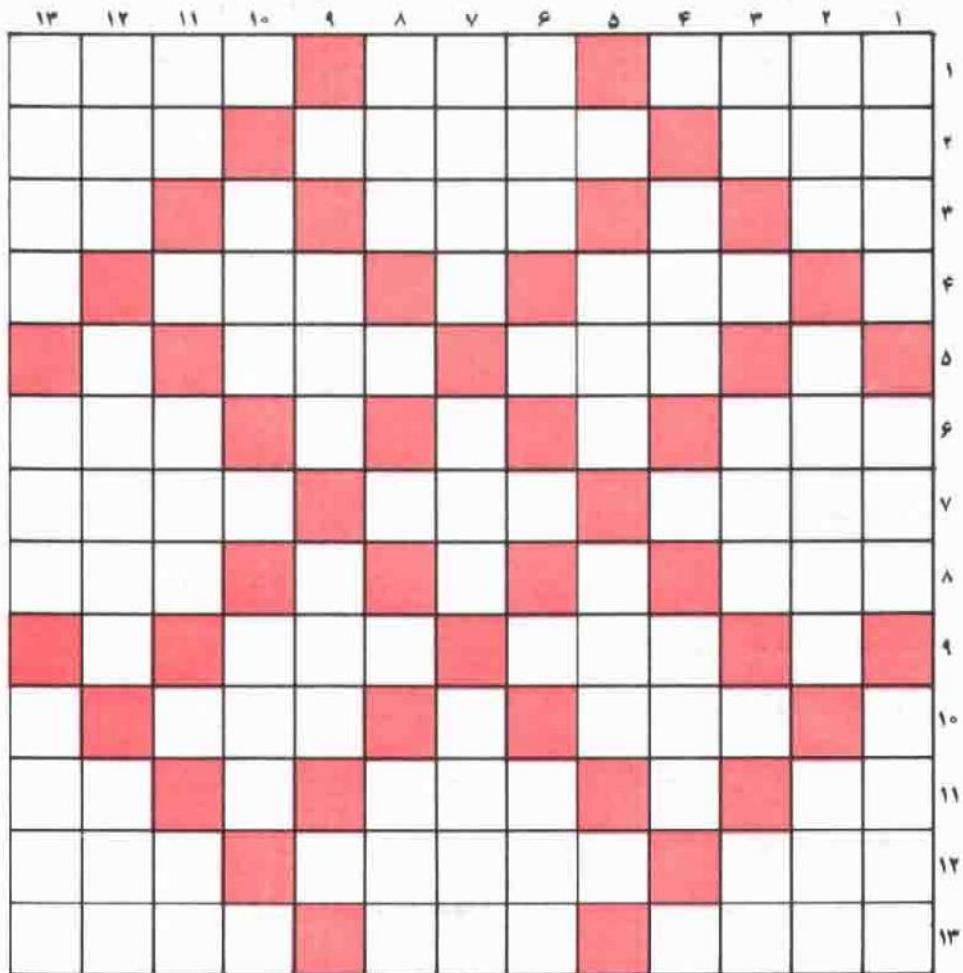
### افق

- ۱- یکی از حروف ربط به معنی «برای اینکه». - مترادف حرف ربط «ولی» و «لیکن». - مترادف حرف ربط «ولی» و «اما». - نیستی و زوال. - جزئی از کلمه مرکب که معنی مستقلی ندارد. - آواز و نغمه. - مال دیگ مطبوع و خوشایند است. - متضاد «کند». - «نیز» معنی می‌دهد. - گاهی حرف ربط است و گاهی حرف اضافه. - آنچه از مرده به بازماندگان می‌رسد. ۵- مترادف «روان و جان». - آبرو و شرافت. ۶- بزرگترین دریاچه دنیا. - بن‌هاضی «گفتن». ۷- فعلی که بر زمان گذشته دلالت دارد. - بهره و نصیب. - برگشته کار دلالت دارد. ۸- مترادف «خانه». - فرزند فرزندند. ۹- کلمه‌ای که فعل را بر چیزی مانند زمان یا مکان یا چگونگی و یا مقدار مفید کند. - حرف ربط که معنی شرط را می‌رساند. ۱۰- کلمه‌ای که چگونگی و حالت اسم را بیان می‌کند. - متضاد «شب». ۱۱- یکی از حرفهای اضافه. - مترادف «دانش». - یکی از حرفهای ربط. ۱۲- مترادف «جهت و علت». - فعلی که موقع کار را در زمان حال با آینده یا در همه زمانها می‌رساند. - بن مضارع «باریدن». ۱۳- حرف اضافه که بیشتر علت و سبب را می‌رساند. - حرف ربط است مترادف «اما» و «لکن». - سود، نفع.

### نمودی

- ۱- پسی و خست. - پنج یک هر چیز. - مترادف «پیش‌ور». ۲- یکی از پسوندهای نسبت. - آن بخش

از جمله که درباره نهاد خبر می‌دهد. - منضاد «زیر» . ۳ - حرف نشانه است ولی گاهی حرف اصله هم می‌شود. - نام امام هشتم شیعیان. - حرف اضافه که بینتر همراهی را می‌رساند. ۴ - پسر. - بیلر رادر آن نگه دارند. ۵ - طوفان معروف در زمان وی اتفاق افتاد. - دو مصراع است. ۶ - منضاد «بست» . - جمع آن اعضاست. ۷ - همدم و غمخوار. - جوی. - غم و اندوه. ۸ - اگر به «خوابیده» بینفرایید سوم شخص جمع ماضی نقلی خوابیده می‌شود. - یکی از اندامهای گوارشی که حلق را به معده وصل می‌کند. ۹ - رودخانه بزرگی که ایران و شوروی را از هم جدا می‌سازد. - مخفف دیگر. ۱۰ - بر سه نوع است ... ربط ... اضافه ... نشانه. - صفت فاعلی از «رفتن». ۱۱ - هم پسوند صفت نسی است و هم نشانه جمع عربی. - یکی از پسوندهای نسبت. - هم نام میوه‌ای است و هم متادف «خوب». ۱۲ - برآمدگیها و ارتفاعات سطح زمین. - کلمه‌ای که کار بر آن واقع می‌شود. - فعل و عمل، شغل. ۱۳ - به کسانی که از ها دورند می‌نویسیم. - موش و برخی از حیوانات را با آن می‌گیرند. - مشهور و معروف.



**خوش** موز ایران عنبر نیسم.

**به به** از آفتاب عالمتاب.

خوش است عمر **دریغا** که جاودانی نیست.

**عجب** که رغبت دیدار دوستان کرده.

**زنها** به کس راز دل خوبش نگویی.

در جمله ها و عبارتهای بالا، پنج کلمه **خوش**، **به به**، **دریغا**، **عجب**، **زنها**،

حالات روحی گوینده با نویسنده را می رسانند و گویی خود نماینده یا جانشین  
جمله ای هستند، چنانکه:

**خوش**، یعنی خوش باد، خوش و خرم باد...

**به به**، یعنی جای تحسین و تمجید است...

**دریغا**، یعنی جای تأسف و دریغ است، یا من متأسف و اندوهگیشم...

**عجب**، یعنی جای تعجب و شگفتی است...

**زنها**، یعنی پژوهش و دوری کن...

از این قبیل است کلماتی مانند **آفرین**، **وای**، **آه**، **وه**، **آوخ**، **عجبنا**، **هان**،  
**هین**، **احسن**، **مرحبا**، **دردا**، **افسوس**، **حرسنا**، و جز آنها.

کلماتی هستند که بر حالات درونی

گوینده با نویسنده، چون غم و شادی، خشم و

تعجب، تحسین و آرزو دلالت می کنند؛ اینگونه

کلمه ها را **صوت** می نامند؛ و چون مفهومی

نzedیک مفهوم جمله دارند آنها را **شبه جمله**

نیز نامیده اند.

بیاموزیم

● گاهی برای تأکید، صوت را تکرار می‌کنند:

به به، وای وای، آفرین آفرین، زنهار زنهار.

و گاهی لفظی برای تأکید بدان می‌افزایند:

ای عجب، عجبا، ای وای، ای کاش، هزار افسوس، صد آه، صد درد و صد

دریغ.

صونها از نظر معنی و مفهوم یکسان نیستند بلکه با هم فرق دارند چنانکه آفرین، خوشای، به به، احسن، خنک، زه، احست، بارک الله، ذهنی، خرمای، خرم، برم تحسین و شادی دلالت می‌کنند.

افسوس، آه، وای، دردا، دریغ و درد، دریغا، حیف، فریاد، فغان و داد، تأسف و اندوه را می‌رسانند.

کاش، ای کاش و کاشکی، بر مفهوم آرزو و امید دلالت دارند. شکفتا، عجبا، ای عجب، ای شکفت، عجب و وه، مفهوم تعجب و شکفتی را دربر دارند.

زنها، زینهار، هان، هین، آلا و مبادا، معنی بر حذر داشتن و دور ساختن از انجام دادن کاری را می‌رسانند.

## تمرین

۱- اشعار و مصراعها و جمله‌های زیر را بخوانید و صوتیابی را که در آنها به کار رفته است مشخص کنید:

دریغا بدان بیز و بالای او.

خرم آن دانش بژوهي کر تختین روز درس

شب تاریک رفت و آمد روز

کاشکی کاخ ستم ویران شود.

بارک الله چه خط زیبایی!

ای فرزند میادا قمی در راه خلاف منافع و مصالح ملت برداری.

دریغها معزی، دریغها معزی .  
به سر رسید و نیامد به سر زمان فراق ،  
که کیمیای سعادت، رفیق بود رفق .  
فلک سرد بادی بسر آورد و گفتا  
دریغ منت عمرم که بسر امید وصال  
دریغ و نرد که تا این زمان ندانستم  
خیلت مخلوق کن بی مزد و بی منت بهار

ای خوش آن بینا که روزی دست نابینا گرفت .

که آتش بهتر از این نان درینما .  
گزینند سر آسایش خویشن .  
که شد ماه تابنده در زیر میخ .  
مرای نان چه ریزی آبرویت !  
خنک آن که آسایش سرد و زن  
به دل گفت از آن پس درینما دریغ !  
خوش آن که نام نکوی به بادگار گذاشت .

ای خوش اندر گنج دلزرا معانی داشن ،  
خوش آن کسان که به هر کار باریکند گزند .

۲ - در جدول زیر، خانه های خالی را با کلمه های مناسب پر کنید :

روش	رفته	رونده	روان	رفتن	رو	رفت	بن ماضی	بن مضارع + ش
	افروخته	افروزنده	افروزان	افروختن	افروز	افروخت	بن مضارع	بن ماضی + ن
				آلودن	آل (ای)	آلود	بن مضارع	بن ماضی + نه
					آویز	آویخت	بن مضارع	بن ماضی + ن
					بُر	بُربد	بن مضارع	بن ماضی + ن
			پذیرفتن			پذیرفت	بن مضارع	بن ماضی + ن
						کوشید	بن مضارع	بن ماضی + ن
پرسش	پرسیده					پرسید	بن مضارع	بن ماضی
					داد	داد	بن مضارع	بن ماضی
	بیشنه					دید	بن مضارع	بن ماضی
						ربخت	بن مضارع	بن ماضی
				شافتن		شافت	بن مضارع	بن ماضی
	گلننده					گلشت	بن مضارع	بن ماضی
					نم (ای)	نمک	بن مضارع	بن ماضی
					نواز	نواخت	بن مضارع	بن ماضی

بقبة جدول صفة پیش :

بن ماضی + ن	بن مضارع + ن	بن مضارع + آن	بن مضارع + نده	بن ماضی + ش	بن مضارع + ش	بن ماضی + نده	بن ماضی + آن	بن مضارع	بن ماضی
									نگریست
									نمود
									گریست
									فرمود
									سوخت

از معلم خود ببرسید: چرا بخطی از عانه ها سه است؟

۳- در ابیات زیر از میان کلمه هایی که رنگی نوشته شده است، هر یک از انواع کلمه ها [ فعل، اسم، ضمیر، صفت، لید، حرف (ربط، اضاله، نشانه) و صوت ] را معین کنید و درباره هر یک شرحی مطابق مثال پیویسید:

کلمه احران شود روزی گلستان غم مخور  
وین سر شوریده باز آبد به کتعان غم مخور  
جهنگل درس کشی ای مرغ خوشخوان غم مخور  
دالساً بکسان نباشد حال دوران غم مخور  
باند اسر برده بازیهای پنهان غم مخور  
جهون ترا توح است کشیان ز طوفان غم مخور  
سرزنشها گر به شوق کمه خواهی زد قدم  
هیچ راهی نیست کورا نیست پایان غم مخور

بوسف گم گشته باز آید به کتعان غم مخور  
ای دل غمبلده حالت به شود دل بد مگن  
گر بهار عمر سانده باز سر فرف جمن  
دور گردون گر دو روزی بر صراحت مادرفت  
هان متو نرمیه چون والف نه ای از مر عیب  
ای دل از سبل فساییاد هستی سر گند  
در بیانان گر به شوق کمه خواهی زد قدم  
گر چه منزل بس خطرناک است ر مقصد نایدیده

مثال :

یوسف : اسم ، خاص ، جامد ، ساده ، مفرد

گم گشته : صفت مفعولی مرکب ( گم + گشته )

باز آبد : فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، لازم

به : حرف اضاله

کتعان : اسم ، خاص ، جامد ، ساده ، مفرد

غم : اسم ، عام ، جامد ، ساده ، مفرد

مخور : فعل نهی درم شخص مفرد ، متعنتی ، معلوم

کله : اسم ، عام ، جامد ، ساده ، مفرد

احزان : اسم ، عام ، جامد ، ساده ، جمع (جمع عربی حزن)

شود : فعل مضارع ، سوم شخص مفرد ، لازم

روز : اسم ، عام ، جامد ، مفرد

گلستان : اسم ، عام ، جامد ، مرکب ( گل + ستان ) ، مفرد

## فهرست اصطلاحات دستوری

۷۱ ، ۵۹ ، ۶۶ ، ۶۳ ، ۵۹ ، ۵۷ ، ۵۶ ، ۵۴	آینده
۸۳ ، ۸۲ ، ۷۸	اسم
بن مضارع <b>۳۱</b> ، ۲۳ ، ۲۲ ، ۲۱ ، ۵۳ ، ۷۸	، ۵۱ ، ۴۰ ، ۳۵ ، ۳۳ ، ۲۲ ، ۲۸
، ۶۳ ، ۶۲ ، ۶۱ ، ۶۰ ، ۵۹ ، ۵۷ ، ۵۶ ، ۵۴	، ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۴۸ ، ۴۶ ، ۴۵ ، ۴۴ ، ۴۲
۸۳ ، ۸۲ ، ۷۸ ، ۷۲ ، ۷۱ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۶۸ ، ۶۷	، ۷۸ ، ۷۱ ، ۶۶ ، ۶۲ ، ۶۰ ، ۵۹ ، ۵۸ ، ۵۷
برهش تأکیدی <b>۹</b>	۸۳
برهش — جمله پرسنی	اسم جامد ۵۵
پرسنل ، ۴۴ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۶۳ ، ۶۲ ، ۶۰	اسم خاص <b>۴۵</b>
۷۹ ، ۷۸ ، ۷۲ ، ۷۱ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۶۸ ، ۶۷	اسم ساده <b>۴۵</b>
پیشوند <b>۴۶</b> ، ۴۴	اسم عام <b>۴۴</b>
ترکیب <b>۷۶</b> ، ۶۱ ، ۳۷	اسم مرکب <b>۴۵</b>
جامد ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۹ ، ۶۶	اسم متن <b>۵۵</b>
اسم جامد، صفت جامد <b>۸۳</b>	اسم مصلوی <b>۵۸</b> ، ۵۹
جمع <b>۴۹</b> ، ۴۶ ، ۴۵ ، ۴۳ ، ۴۲ ، ۴۱	اسم معلوی <b>۵۷</b>
۸۳ ، ۷۹ ، ۵۸ ، ۵۷ ، ۵۶ ، ۵۳	اسماه <b>۷۶</b>
جمله <b>۳</b> ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۲۵ ، ۲۴ ، ۲۳	اسمه (حرف) <b>۷۴</b>
، ۲۰ ، ۱۹ ، ۱۸ ، ۱۷ ، ۱۶ ، ۱۳ ، ۱۲ ، ۱۱	امر <b>۱۶</b> ، ۱۵ ، ۱۴
، ۲۹ ، ۲۸ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۲۵ ، ۲۴ ، ۲۲ ، ۲۱	، ۳۲ ، ۳۱ ، ۳۰ ، ۲۷ ، ۲۶
، ۲۲ ، ۲۱ ، ۲۰ ، ۱۹ ، ۱۸ ، ۱۷ ، ۱۶ ، ۱۳ ، ۱۲	۷۲ ، ۵۷ ، ۵۶ ، ۴۸ ، ۴۳
، ۶۱ ، ۶۰ ، ۵۱ ، ۵۰ ، ۴۹ ، ۴۸ ، ۴۷ ، ۴۶	امری — جمله امری
، ۷۵ ، ۷۴ ، ۷۳ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۶۷ ، ۶۶ ، ۶۴	اول شخص <b>۵۸</b>
۸۱ ، ۸۰ ، ۷۹ ، ۷۸ ، ۷۷ ، ۷۶	اول شخص جمع <b>۲۳</b> ، ۲۲ ، ۲۱ ، ۲۰
جمله امری <b>۴</b> ، ۵	۷۲ ، ۵۳ ، ۴۸
جمله پایه <b>۱۲</b> ، ۱۳	اول شخص مفرد <b>۲۳</b> ، ۲۲ ، ۲۱ ، ۲۰
جمله پرسنی <b>۹</b> ، ۸ ، ۷ ، ۵ ، ۴	۸۸ ، ۸۷
جمله بیرون <b>۱۲</b>	بازبته — متن
جمله تعجبی <b>۴</b> ، ۵ ، ۶	بن <b>۳۲</b> ، ۳۱ ، ۳۰ ، ۲۹ ، ۲۸ ، ۲۷ ، ۲۶
جمله خبری <b>۴</b> ، ۵ ، ۶	، ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۴ ، ۳۲ ، ۳۱ ، ۳۰ ، ۲۹
جمله ساده <b>۷۶</b> ، ۷۵	۸۷ ، ۸۶
جمله مرکب <b>۱۰</b> ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۷۳	بن فعل <b>۳۲</b> ، ۳۱ ، ۳۰ ، ۲۹
بن ماضی <b>۳۱</b> ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۴۸ ، ۴۷ ، ۴۶	۵۴ ، ۵۲ ، ۵۱

\* شماره‌های فرم نشان دهنده صفحاتی است که اصطلاحات، تعریف شده یا در باره آنها توضیحی داده شده است.

جملة مستقلة	١٩، ٢١
جملة لفظية	١٢، ١٩، ٢٠
حرف	٧٦، ٧٤، ٧٣، ٢٢، ٢١، ٣
حرف اضافي	٨٣، ٧٩، ٧٨، ٧٧
حرف ربط	٧٨، ٧٧، ٧٥، ٧٤، ٧٣
	٨٣
حرف لفظي	٧٩، ٧٩، ٧٧
خبرى	ـ جملة خبرى
ذئم شخص	٥٨
ذئم شخص جمع	٢٣
ذئم شخص مفرد	٤٨، ٣٢، ٢٧، ٢٣
	٨٣، ٧٢، ٥٦، ٥٣
ذئب كسر	٣٢
ربط (حرف)	٧٩
ربطلى ـ فعل ربطلى	
ربته ـ ابن	
زمان	٧٨، ٥٨، ٢٥
زمان آبلدة	١٥، ١٦، ٧٨
زمان حال	٧٨، ٥٨، ١٥
زمان (فعل)	١٦
زمان تخلصه	١٥
ساخت	٥٧، ٥٤، ٤٨، ٣٢، ٣١، ٣٠
	٧٢، ٥٥، ٥٩
ساده	٨٣، ٩٩
سوم شخص	٥٨
سوم شخص جمع	٧٩، ٥٧، ٣٤
سوم شخص مفرد	٣٢، ٢٧، ٢٦، ٢٣
	٨٣، ٥٧، ٤٤
شب جملة	٨
شخص	٥٨، ٣٢
شاسته	٣٢، ٣٠
صرف	٢٦، ٢٥، ١٥
صلبت	٤٨، ٤٢، ٤٠، ٣٣، ٣٢، ٢٨
	٩٨، ٩٣، ٩٢، ٩١، ٩٠، ٨٩، ٨٨
قيمة	٣٧
قيمة	٤١، ٤١، ٤٠، ٣٩، ٣٨
قيمة بمعنى (استلهام)	٣٩
	٨٣، ٤٨، ٤٣
فعل (السايد)	٣٥
فعل ربطلى	٢٩، ٢٨
فعل ماضى	٩٩
فعل مركب	٥٩
قيد	٣٧
	٩١، ٩١، ٩٠، ٣٩، ٣٨
قيد بمعنى (استلهام)	٣٩



٣٣، ٢٦ **لشانة مفعول**  
٢٩، ٢٨، ٢٥، ٢٤، ٢٢، ١٨ **نهاد**  
٧٩، ٤١، ٤٠، ٣٥، ٣٤ **مصور**  
٨٣، ٣٠، ١٩، ١٤ **نشانة فاعلي**  
٧٧، ٢٨، ٢٧، ٢٥  
**مفعولي**  
٧٥، ٦٩، ٦١  
**نشانة فاعلي**  
٦٤



## مأخذ

ه دستور زبان فارسی برای دوره اول دبیرستان تألیف آقای دکتر پرویز نائل خانلری از انتشارات سازمان کتابهای درسی ایران.

مؤلفان در تهیه برخی از مباحث کتاب حاضر از کتاب آقای دکتر خانلری فراوان بهره جسته‌اند و از این بابت مراحت سپاسگزاری خود را به حضور ایشان تقدیم می‌دارند.

ه دستور زبان فارسی تألیف شادر و آنان محمدتقی بهار، غلامرضا رشید یاسمی، عبدالعظيم قریب، بدیع الزمان فروزانفر و آقای جلال همایی. جلد ۱ و ۲.

ه دستور زبان فارسی تألیف دکتر خیامپور چاپ تبریز.

ه توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی نوشته محمد رضا باطنی

ه دوره مجلات پیک (از انتشارات مرکز آموزشی وزارت آموزش و پرورش)

ه در آغوش خوشبختی تألیف لرد آویبوری ترجمه ابوالقاسم پابنده هزار سخن تألیف محمد حجازی فارسی و دستور سال ششم دبستان (سابق) تألیف خانم زهرای خانلری قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب نوشته مهدی آذریزدی (در قسمت شواهد و امثال متن و تمرینها).

ه مؤلفان در چاپ دوم این کتاب از نظرات آقای غلامرضا ارجمنگ استفاده کرده‌اند.

ه طرح جدولها از آقای نهمورث حسنپور است.

